

تکامل اقتصاد کلان جدید*

تاریخ دریافت: ۸۱/۱۲/۷۷

تاریخ تأیید: ۸۲/۴/۱۸

برایان اسنودان و هاوارد آر، وین

ترجمه: یدالله دادگر**

چکیده:

نویسندگان، پس از ذکر یک مقدمه در مورد شکل‌گیری نظریه اقتصاد کلان، به ارزیابی مکتب‌های مهم آن می‌پردازند. ابتدا به شعبه‌های کینزی اشاره می‌کنند، سپس مکاتب پولکرا، کلاسیک جدید و دیگر شعبه‌های کلاسیک‌ها را مورد بحث قرار می‌دهند. در پایان ضمن بررسی مکاتب کینزی جدید و اندیشه‌های رشد محور، مقاله را با یک نتیجه‌گیری کوتاه به پایان می‌رسانند. این مقاله یکی از منابع علمی و جامع در معرفی عقاید انواع مکاتب اقتصاد کلان شمرده می‌شود.

واژگان کلیدی: اقتصاد کینزی، مکتب پولکرا، اقتصاد کلان جدید، مکتب کلاسیک جدید

* - مقاله حاضر، اولین مقاله از مجموع ۲۷ مقاله کلیدی از سوی ۲۷ اقتصاددان درباره تحولات اقتصاد کلان است، که بوسیله دو اقتصاددان معروف تدوین شده است. به همین خاطر در برخی جاها به جای مقاله از کلمه «فصل» استفاده شده بود. که در ترجمه اصلاح شده است. آدرس مجموعه یاد شده به این صورت است:

(مترجم) Brian snowdon and Howard R. vane macroeconomics A Reader london Routledg 1997

** - استادیار گروه اقتصاد دانشگاه مفید.

پیشگفتار

هر دانشجوی اقتصادی که در اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ از دانشگاه فارغ التحصیل شده باشد (مثل هر دوی ما)، اقتصاد کلان آن زمان را نسبت به اقتصاد کلان امروزی، موضوعی بسیار ساده و بسیار کم بحث انگیز می‌یابد. از زمان فروپاشی اجماع مربوط به اقتصاد کینزی در اوایل دهه ۱۹۷۰، اقتصاد کلان در وضعیتی نابسامان قرار گرفته است (Brunner 1989).

شاهد آن بروز و ظهور تعدادی نگرش‌های متعارض و رقیب [در این ارتباط] است. در نتیجه، اقتصاد کلان جدید به صورت موضوعی ناهمگن و به سرعت در حال تغییر درآمده است. این اقتصاد بطور گریز ناپذیری به ایجاد تقسیمات [و شعبات] عمیقی گرایش دارد. این تقسیمات به شکل‌گیری یک سری مکاتب فکری انجامیده است. این مکاتب فکری اقتصاد دانانی را شامل می‌شود که پیرامون چگونگی به وجود آمدن پدیده‌های اقتصاد کلان از یک منظر گسترده مشارکت دارند. به نظر ما برای درک بهتر بحث‌های جاری لازم است بدانیم که اقتصاد کلان پس از انتشار کتاب نظریه عمومی کینز (1936) چگونه گسترش یافته است.

در این مقاله، به اختصار، به بررسی یک سری دگرگونی‌ها در تکامل اقتصاد کلان از اواسط دهه ۱۹۳۰ مبادرت می‌کنیم. [اما] هدف ما بررسی نقادانه جزئیات عناصر محوری‌ای که زیربنای مکاتب اصلی اندیشه اقتصاد کلان هستند و پیامدهای سیاست‌گذاری آنان نیست. هدف ما تدارک بحثی زمینه‌ای است تا از جایگاه مجموعه مقالاتی حمایت کند که پس از این در این رابطه فراهم می‌شود. (برای بررسی مفصل‌تر از مکاتب رقیب فکری، C.f. phelps. 1990; chrystal and price. 1994; snowdon. 1994)

اگر چه بین مکاتب مختلف فکری [در اقتصاد کلان]، تفاوت‌های معناداری وجود دارد. [در عین حال] اثر کینز به عنوان یک موضوع محوری جهت مراجعه [دیگر عقاید] مطرح است، زیرا همانطور که ورسل (1991) بیان می‌کند، تمامی مکاتب، خود را در ارتباط با عقایدی تعریف می‌کنند که برای نخستین بار توسط کینز در کتاب نظریه عمومی (یا به صورت گسترش برخی از تفاسیر اندیشه خودش و یا به عنوان اصلاح بعضی از قرائت‌های اندیشه ما قبل کینزی از کلاسیک‌ها) مطرح شده است. یک موضوع وحدت آفرین [و نزدیک کننده عقاید] در تکامل اقتصاد کلان جدید، جدال

همواره باز، کلاسیکی - کینزی است (Gerrard, 1996). اگر چه ما در جاهای دیگر (... , Snowdon 1994) هفت مکتب فکری را مورد شناسایی قرار داده‌ایم که در تکامل تحلیل‌های اقتصاد کلان از اواسط دهه ۱۹۳۰ مؤثر بوده‌اند. [در عین حال] هر یک از این مکاتب را می‌توان بر اساس تفسیری فراگیر، طرفدار یکی از دو موضع بالا قلمداد نمود. گزگوری منکیو (1989) این دو موقعیت را به وسیله تمایز بین مکتب کلاسیک و کینزی نسبت به وفاداری آنها به دست نامرئی توصیف می‌کند. به نظر او مکتب کلاسیک بر کارکرد بهینه عوامل اقتصادی خصوصی، تعدیل قیمت‌های نسبی برای مساوی ساختن عرضه و تقاضا و کارآمدی بازارهای کاملاً آزاد تأکید می‌کند و مکتب کینزی عقیده دارد که درک نوسانات اقتصادی نه تنها برای مطالعه پیچیدگی‌های تعادل عمومی لازم است، بلکه همچنین برای درک امکان شکست بازار در یک مقیاس کلی، ضروری است.

بنابراین، اگر چه امکان تمایز بین کینزی‌های اصول گرا، کینزی‌های جدید و فرا کینزی‌ها وجود دارد، [در عین حال] هر سه گروه در این عقیده که بی‌ثباتی اقتصادی در سطح کلان بیانگر میزانی از شکست بازار در یک مقیاس کلی است، اتفاق نظر دارند (Mankiw, 1990). در مقابل، اکثریت اقتصاد دانان برجسته در مکاتب پولگرا، کلاسیک جدید، دور تجاری حقیقی و مکتب اتریش ایمان خود را به نیروهای بازار به عنوان یک مکانیسم تعادل آفرین نشان داده و قابلیت و مطلوبیت دخالت دولت را به عنوان ابزاری برای حصول به اهداف اقتصاد کلان زیر سؤال برده‌اند.

به پیروی از جرارد (1996) هفت مکتب اقتصاد کلان پیش گفته را می‌توان به صورت، اصول گرا، جدید و انقلابی متمایز و دسته بندی نمود. دو مکتب اصول گرای کینزی‌های مرتبط با IS-LM و پولگرایان نئوکلاسیکی تا اواسط دهه ۱۹۷۰ بر نظریه اقتصاد کلان سیطره داشتند. پس از آن سه مکتب «جدید» به میزان زیادی تأثیر گذار بودند. مکاتب کلاسیک جدید، ادوار تجاری حقیقی و کینزی‌های جدید برخلاف مکاتب اصول گرا (که مطالعات خود را عمدتاً بر عواملی متمرکز می‌سازند که تقاضای کل را تعیین می‌کنند و بر نتایج سیاست‌های مدیریت تقاضا تأکید دارند) بر عناصری تکیه می‌کنند که به عرضه کل مرتبط هستند. به طور خاص مکاتب جدید در این دیدگاه که مدل‌های اقتصاد کلان باید بر مبانی اقتصاد خرد استوار باشند، مشترک هستند.

مکاتب انقلابی فراکینزی و اتریش هر دو نسبت به تحلیل‌های متعارف (چه اصول گرا و چه جدید) موضع نقادانه‌ای دارند. چون اقتصاد کلان جدید بیشترین تأثیر پذیری را از مکاتب اصول‌گرا و جدید داشته است، ما بحث خود را در اینجا به سهم [و نقش] آنان محدود می‌سازیم (برای بحث از اقتصاد کلان فراکینزی، c.f. Davidson. 1994 and chick. 1995; Garrison. 1994 نیز یک نگرش اتریش را ارائه می‌دهد).

در بخش پایانی این مقاله به اختصار، نوظهوری تحلیل‌های رشد اقتصادی را مرور می‌کنیم که پس از ۲۰ سال مسامحه نسبی از اواسط دهه ۱۹۸۰ [مجدداً] در محور تحقیق اقتصاد کلان قرار گرفته است. نتایج رشد اقتصادی برای رفاه اقتصادی آنقدر مهم است که بسیاری از صاحب نظران برجسته اقتصاد کلان که پیش از این تلاش‌های تحقیقاتی خود را بر تحلیل ادوار تجاری متمرکز ساخته بودند، در حال حاضر توجه خود را به عناصر نظری و تجربی حاصل از ادبیات رشد درون زای خود جوش برگردانده‌اند (C.F: Mankiw. 1995)

اقتصاد کینزی و انقلاب کینزی

ظهور اقتصاد کلان جدید را می‌توان به دهه ۱۹۳۰ و به ویژه به [زمان] انتشار کتاب نظریه عمومی اشتغال، بهره و پول از جان مینارد کینز (1936) مرتبط دانست. پیش از دهه ۱۹۳۰ دیدگاه مسلط، در آن چیزی که ما اکنون آن را اقتصاد کلان می‌نامیم، این نگرش کلاسیک بود که نظام‌های اقتصاد سرمایه داری (مبتنی بر بازار) که دارای شک‌های دوره‌ای هستند، با کمک مکانیسم بازار به سرعت و کارآمد، وضع را به تعادل در سطح اشتغال کامل می‌رسانند. در چنین اوضاع و احوالی، عقیده بر این بود که دخالت دولت برای تثبیت امور اقتصادی، نه ضروری است و نه مطلوب. اما تجارب دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ در بریتانیا و در تمامی نظام‌های اقتصاد سرمایه داری (مبتنی بر بازار)، در طول دهه ۱۹۳۰، غیر قابل قبول بودن این فرض کلاسیک را که اشتغال کامل وضع عادی اقتصادی است، آشکار ساخت.

در بریتانیا بین سال‌های ۱۹۲۱ و ۱۹۳۸، نرخ بیکاری هرگز از ۱۰ درصد کمتر نشد، و در سال‌های ۱۹۳۱ و ۱۹۳۲ از مرز ۲۰ درصد گذشت. بیکاری در ایالات متحده آمریکا در سال ۱۹۳۳ به ۲۵ درصد رسید و در سال ۱۹۴۱ هنوز ۱۰ درصد

بود. کینز در قالب نوشتن [کتابی] علیه این زمینه‌ها (1936) و برای توضیح آن بیکاری حاکم و در مقام چاره سازی آن، نظریه‌ای جدید و انقلابی را تدارک دید. کینز در کوران این تلاش، بدون شک به مهم‌ترین حادثه اقتصاد کلان قرن ۲۰ پاسخ داد. بحران بزرگ باعث ایجاد اقتصاد کلان جدید گردید.

[روشن شدن] علل بحران بزرگ هنوز موضوع جدال قابل توجهی است و یافتن توضیح سازگاری برای افول اقتصاد جهانی در اوایل دهه ۱۹۳۰ به صورت «آرمان مقدس» اقتصاد کلان باقی است (c.f. Romer. 1993 and Bernanke. 1995). گردون و ویل ککس (1981) در پژوهشی گسترده از تجربه ایالات متحده نتیجه گرفتند که علت بحران بزرگ را می‌توان به مجموعه‌ای از شوکهای هزینه داخلی (پولی و غیرپولی) مرتبط ساخت. کاهش اولیه محصولات در طول دوره ۱۹۲۹-۳۱ را می‌توان به کاهش در مصرف و کاهش در هزینه‌های سرمایه گذاری بخش مسکن نسبت داد. پس از سپتامبر ۱۹۳۱ به خاطر کارهای نامناسب بانک مرکزی آمریکا در اجازه دادن به کاهش شدید حجم پول، رکود [موجود در آن زمان] به بحران بزرگ تبدیل شد. (c.f. Freidman and schwartz. 1963).

از این رو، بحران بزرگ در نتیجه انتقال به چپ منحنی تقاضای کل حاصل شد و اثر کاهش پولی از طریق کارکرد نظام [پولی] پایه طلا جهان گیر شد (c.f. Eichengreen. 1992). گرایشات خود تعادلی بازار نتوانست عمل کند و در نتیجه، ما بهترین نمونه شناخته شده کارکرد پولی غیر خنثی را دارا بودیم. دستمزدهای اسمی در مواجهه با بیکاری عظیم، از تعدیل مورد نیاز جهت انتقال منحنی عرضه کل برای حصول به اشتغال کامل، عاجز ماندند. (Bernanke and carey. 1996).

کاهش جهان گیر در تقاضای کل به عنوان یک توضیح از بحران بزرگ ریشه در اثر کینز دارد، زیرا این تحلیل او در [کتاب] نظریه عمومی بود که توجه اقتصاد دانان را از تأکید سنتی بر عوامل طرف عرضه برگرداند. گر چه اقتصاد دانان مطمئناً پیش از انتشار کتاب نظریه عمومی عناصر اقتصاد کلان (چیزی را که ما حالا می‌نامیم) را مورد بررسی قرار داده‌اند، [اما] حتی پیگو انعا می‌کرد که کینز نخستین اقتصاد دانی بوده که عناصر حقیقی و اسمی را در یک نماد رسمی ترکیب نموده که بررسی اثر متقابل آنها به صورت منسجم را ممکن می‌ساخته است (Solow. 1986). سیطره کینز در موضوع اقتصاد کلان قبل از فوتش در سال ۱۹۴۶ در داده‌های مربوط به

تقدیرنامه‌ها برای دوره ۱۹۴۴-۱۹۲۰ به روشنی ترسیم شده است. (رک: جدول‌های ۱ تا ۴)* برجسته‌ترین ویژگی این جدول‌ها میزانی است که کینز در اواسط دهه ۱۹۳۰ بر اقتصاد کلان چیرگی یافته است.

جدول شماره ۱ - تقدیر شده‌ترین صاحب نظران اقتصاد کلان ۱۹۲۰-۳۰

رتبه	نام	تعداد تقدیرنامه
۱	ایروینگ فیشر	۳۰
۲	دبلیو، سی، میچل	۲۴
۳	آ، سی، پیگو	۲۱
۴	آلفرد مارشال	۱۵
۵	دبلیو، اس، جونز	۱۳
۶	آر، جی، هاوتری	۱۱
۷	دی، اچ، رابرتسون	۱۱
۸	اچ، ال، مور	۱۰
۹	کارل اشنایدر	۱۰
۱۰	جی، ام، کینز	۹

جدول شماره ۲ - تقدیر شده‌ترین صاحب نظران اقتصاد کلان ۱۹۳۱-۵

رتبه	نام	تعداد تقدیرنامه
۱	جی، ام، کینز	۶۶
۲	دی، ام، رابرتسون	۴۴
۳	اف، فون هایک	۳۳
۴	آر، جی، هاوتری	۳۰
۵	فیشر	۳۰
۶	جی، کسل	۲۲
۷	ای، سی، پیگو	۲۰
۸	کی، ویکسل	۱۷
۹	ای، همنسن	۱۴
۱۰	ای، مارشال	۱۳

*- در قالب این جدولها نوعی رتبه بندی از اقتصاددانانی صورت گرفته که بیشترین اعتبار و منزلت در مطالعات اقتصاد کلان داشته‌اند. (م)

جدول شماره ۳ - تقدیر شده‌ترین صاحب نظران اقتصاد کلان ۹-۱۹۳۶

رتبه	نام	تعداد تقدیرنامه
۱	جی، ام، کینز	۱۲۵
۲	دی، اچ، رابرتسون	۴۸
۳	جی، هیکس	۳۳
۴	ای، سی، پیگر	۳۱
۵	روی هارود	۲۷
۶	آر، جی، هاوتری	۲۵
۷	اف، فون هایک	۲۴
۸	جی، هابرلر	۲۴
۹	جون رابینسون	۲۰
۱۰	جی، ام، کلارک	۱۸

جدول شماره ۴ - تقدیر شده‌ترین صاحب نظران اقتصاد کلان ۴۴-۱۹۴۰

رتبه	نام	تعداد تقدیرنامه
۱	جی، ام، کینز	۵۹
۲	جی، هیکس	۳۰
۳	جی، هابرلر	۲۴
۴	جی، اچ، رابرتسون	۲۲
۵	آر، جی، هاوتری	۲۰
۶	ام، کلکی	۱۸
۷	جی، شومپتر	۱۸
۸	آ، هنسن	۱۷
۹	ان، کلدر	۱۷
۱۰	اس، کوزنتس	۱۶
۱۱	ای، لرنر	۱۶

در دیدگاه سولو (1986) کتاب نظریه عمومی بطور مسلم با نفوذترین اثر قرن بیستم و کینز مهمترین اقتصاد دان بوده است.

موضوع محوری تجزیه و تحلیل کینز، این بحث و جدال است که نظام‌های اقتصاد سرمایه داری مبتنی بر بازار به طور ذاتی بی‌ثبات هستند و این قابلیت را دارند که مدت قابل توجهی در یک شرایط سخت از فعالیت غیر عادی تثبیت شوند

بدون آن که گرایش معناداری به سوی بهبود و یا سقوط کامل داشته باشند (Keynes. 1936, P. 249). این عدم ثبات به نظر کینز اغلب نتیجه نوسانات تقاضای کل بوده است و بحران بزرگ از یک کاهش شدید در هزینه‌های سرمایه‌گذاری ناشی شده است که به وسیله یک تغییر دوری در بازدهی نهایی سرمایه به وقوع پیوسته است. بیکاری حاصل، غیر ارادی بوده و منعکس‌کننده یک نارسایی در تقاضای کل است. با ضعیف تلقی کردن نیروهای تعادل‌گرای مکانیسم بازار در این اوضاع و احوال، پیامد تجزیه و تحلیل کینز این بود که سیاست‌های مالی و پولی می‌توانند بی‌ثباتی‌های سطح کلان را (که ناشی از نظام‌های اقتصادی مبتنی بر بازار هستند) حل و فصل کنند و کمک کنند که اقتصاد در سطح اشتغال کامل تثبیت شود. زمانی که اشتغال کامل حاصل شد، کینز پذیرفت که اقتصاد کلاسیک دوباره به وجود آمده و خوش بین بود که دخالت دولت بتواند چاره ساز نارسایی‌های دست نامرئی شود (c.f. Keynes. 1936, p. 379). سرمایه داری هدایت شده با التزام به اشتغال کامل، نظامی بود که کینز در هنگام نتیجه‌گیری مقاله معروفش «پایان لسفر» (1924) در ذهن داشت، وی در آنجا می‌گوید: «به نظر من سرمایه داری، با فرض هدایت معقول، هنوز احتمالاً بتواند برای حصول به اهداف اقتصادی از بینش‌های بدیل خود، کارآمدتر باشد، اما خود سرمایه‌داری از جوانب مختلف مورد ایراد است. مسأله ما این است که یک سازمان اجتماعی از کار درآوریم که تا حد امکان کارآمد باشد، بدون آنکه تصور ما از یک منش رضایت‌مندانه از زندگی عوض شود.»

کینز به بیکاری عظیم [دنیای سرمایه داری] که در تحلیل خود عمده به بیکاری (از متن تجدید نظر شده Keynes. 1972, P. 294) غیر ارادی تعریف می‌شود، ایراد گرفت. در چنین موقعیتی، به تعبیر توبین (1992) می‌توان گفت، اقتصاد در قالب رژیم کینزی عمل می‌کند. در اینجا فعالیت کلان اقتصادی با محدودیت تقاضا مواجه است و تقاضای مؤثر اضافی، عرضه خود را ایجاد می‌کند زیرا اقتصاد در خلال رکود ظرفیت جایگزینی لازم را دربردارد. اما زمانی که اشتغال کامل محقق می‌شود، اقتصاد و رژیم کلاسیکی محدودیت طرف عرضه عمل می‌کند. در اینجا عرضه، تقاضای خود را ایجاد می‌کند. در حالی که الگوی کلاسیک تنها محدودیت عرضه را

در نظر می‌گیرد، کینز و کینزی‌ها عقیده دارند، اقتصاد در زمان‌های مختلف قابلیت قرار گرفتن در هر یک از رژیم‌ها را دارا است.

حدود اواسط دهه ۱۹۵۰ اجماعی که در اقتصاد کلان (به خصوص در ایالات متحده آمریکا) در حال پدیدار شدن بود، به وسیله ساموئلسون، سنتز نئوکلاسیک نام گرفت:

در سال‌های اخیر ۹۰ درصد از اقتصاددانان آمریکایی این مسأله را که کینزی و یا ضدکینزی هستند، رها کرده‌اند. به جای آن، آنها به سوی سنتزی رو آورده‌اند که هر چه در مورد تعیین درآمد ارزشمند است (چه در قالب اقتصاد قدیم و چه نظریه جدید) در بردارد. نتیجه را می‌توان اقتصاد نئوکلاسیک نامید که عناوین وسیع آن به وسیله همه نویسندگان (به جز ۵ درصد از جناح‌های افراطی چپ و راست) پذیرفته شده است. (Samuelson 1955, p. 212, تأکید افزوده شده است)

سنتز اولیه در طول دو مسیر پژوهشی پیش رفت. اولی از طریق شناسایی تعیین کنندگان روند بسیار بلند مدت و صرف نظر از نوسانات اطراف روند یاد شده، به مطالعه حرکت [خیلی] بلندمدت محصولات تولیدی مبادرت می‌نمود. در طول این دوره مشارکت‌های مهمی جهت توسعه نظریه رشد به عمل آمد (c.f. Hahn and Matthews, 1964). دومین خط سیر پژوهش بر تجزیه و تحلیل نوسانات کوتاه مدت در اطراف روند [بسیار بلند مدت] متمرکز گردید. در مرکزیت این تحلیل چارچوب IS-LM مربوط به هیکس و هنسن قرار دارد. (Hicks, 1937; Hansen, 1953; young, 1995; Darity and Young, 1987). در طول این دوره مجموعه گسترده‌ای از تحقیقات اقتصاد کلان در جهت اصلاح چهار خشت اساسی مدل IS-LM یعنی تابع مصرف، سرمایه‌گذاری و عرضه و تقاضای پول تدوین گردید.

در خلال اواخر دهه ۱۹۵۰ و اوایل دهه ۱۹۶۰ در مورد جدال کینز و کلاسیک، اجماعی حاصل شد که در آن امر به طور عمومی پذیرفته شد که در سطح نظری، زمانی که اثر پیگو یا اثر ثروت مربوط به کاهش قیمت روی هزینه مصرفی به حساب آید، در قالب مدل IS-LM کینزی، تعادل به همراه بیکاری، تنها هنگامی وجود دارد که مقاومت دستمزد اسمی در برابر کاهش، مانع از تعدیل خود کار کلاسیک به سوی اشتغال کامل گردد. در عین حال، در سطح خط مشی‌های اجرایی، این امر تأیید شد که

فرایند تعدیل از طریق اثر پیگو ممکن است چنان ضعیف و آرام باشد که برای حصول به هدف اشتغال کامل اولیه (به طور خاص) سیاستهای مالی مورد نیاز است (c.f. snowdon. 1994/3). با فرض منحنی IS نسبتاً بی کشش و LM نسبتاً با کشش، خط مشی کینزگرایانه با خط و مشی مالی گرایانه و اعمال سیاست برای تنظیم اقتصاد کلان مترادف می‌گردید.

انتشار نتایج بررسی آماری بیل فیلیپس (1958) پیرامون رابطه بین بیکاری و تورم دستمزدی و توجیه نظری متعاقب آن از ریچارد لیپسی (1960) به عنوان توسعه دیگری [در ادبیات موضوع] در طول این دوره به اثبات رسیدند (c.f. Santomero and Seater. 1978) منحنی فیلیپس به خاطر سه دلیل اصلی از سوی کینزی‌های اصول گرا به سرعت مورد توجه واقع شد. نخست این که این منحنی برای تعیین قیمت و تورم توضیحی فراهم آورد که در قالب مدل‌های اقتصاد کلان رایج تا آن زمان وجود نداشت. در قالب IS-LM فرض می‌شود، سطح قیمت‌ها در کمتر از اشتغال کامل تثبیت می‌گردد، زیرا تغییر در تقاضای کل تنها روی محصول تولیدی و اشتغال مؤثر است و فرض می‌شود، تا حصول به اشتغال کامل دستمزدهای اسمی ثابت بوده و به تغییرات تقاضای کل پاسخی نمی‌دهد. منحنی فیلیپس زمینه ارتباط نظریه اصول گرا در تعیین تولید و اشتغال را با نظریه تورم دستمزد و قیمت، فراهم می‌کند (c.f. Lipsey. 1978). دوم، این که این امر آشکار شد که منحنی فیلیپس شواهد نادری از یک رابطه با ثبات بین تورم و بیکاری را تدارک می‌نهد که تقریباً یک قرن وجود داشته است. سوم، این که این منحنی در این مسأله بینشی فراهم می‌آورد که با فرض وجود رابطه مبادله بین تورم دستمزدی و بیکاری، سیاست گذاران به طور همزمان با سطوح بالایی از اشتغال به همراه ثبات قیمت‌ها مواجه خواهند شد. به این خاطر، منحنی فیلیپس برای بسیاری از کینزی‌های ارتدکس به عنوان دستگاه ایجاد کننده رابطه مبادله در بلند مدت تفسیر می‌شد که یک فهرست از ترکیبات ممکن تورم و بیکاری را برای گزینش خط مشی [مناسب] در اختیار مدیریت قرار می‌دهد (به عنوان نمونه c.f. Samuelson and Solow. 1960) حداقل تا نیمه دوم دهه ۱۹۶۰، اجماع کینزی رایج در اقتصاد کلان این بود که برای تعیین محصولات تولیدی و اشتغال، مدل IS-LM به کار رود. در حالی که، منحنی فیلیپس سیاست گذاران را قادر

می‌سازد که به پیش بینی نرخ تورمی که از سطوح مختلف هدف گذاری شده (حاصل از سیاست‌های فعال مدیریت تقاضا) به دست آمده، مبادرت ورزند. این موقعیت اجمالی در ابتدا به طور جدی از سوی میلتون فریدمن (که در طول دهه‌های ۱۹۵۰، ۱۹۶۰، حمله پولگرایان را علیه تحلیل‌های کینزی اصول گرا راه انداخت) به چالش کشیده شد.

ضد انقلاب پولگرا

نقطه آغاز فریدمن این بود که دنبال احیای نظریه پولی در تحلیل‌های کلان بود که توسط انقلاب کینزی کنار گذاشته شده بود. در نیمه دوم دهه ۱۹۴۰ و دهه ۱۹۵۰ اندیشه کینزی اصول گرای حاکم، تنش‌های تقاضای حقیقی (به طور ویژه نوسانات در سرمایه گذاری و مصرف مستقل) را به عنوان دلیل اصلی نوسانات در درآمد (عمده به شکل تغییر درآمد حقیقی) مورد تأکید قرار می‌داد. در مقابل، در نگرش نظریه پولی تغییرات در حجم پول به عنوان عامل مسلط (گرچه نه تنها عامل) ملاحظه می‌شود که تغییرات درآمد اسمی را توضیح می‌دهد. در عین حال، فریدمن (1956) در ابتدا، بیان نوین نظریه مقداری را به عنوان نظریه تقاضای پول (و نه به عنوان نظریه سطح عمومی قیمت‌ها و یا درآمد پولی) ارائه کرد. او در مقاله‌اش تأکید کرد که اگر تابع تقاضای پول با ثبات باشد، در آن صورت سرعت گردش پول نیز با ثبات خواهد بود اگر هر یک از متغیرهای محدود تابع تقاضای پول تغییر کند، سرعت گردش نیز در یک شیوه قابل پیش بینی تغییر می‌کند (Laidler, 1993). از نیمه دوم دهه ۱۹۵۰ تا اواسط دهه ۱۹۶۰ در حمایت از این عقیده که اکثر بی ثباتی‌های مشاهده شده در اقتصاد می‌تواند مرتبط با عواملی باشد که بر عرضه پول (مستقل از هر تغییر در تقاضای پول) تأثیر گذاشته‌اند، شواهد مختلف تجربی نشان داده شد. در مورد اخیر، ادعا می‌شد که تغییر در تقاضای پول به آرامی واقع می‌شود و یا از وقایعی حاصل می‌شود که نیروی محرکه آنها تغییر قبلی در عرضه پول بوده است.

مجاب کننده‌ترین شاهد حمایت از این عقیده که تغییرات در حجم پول نقش مستقلی در نوسانات دوری ایفا می‌کند، توسط میلتون فریدمن و آناشوارتز (1963) در مطالعه کارسازشان پیرامون تاریخ پولی ایالات متحده آمریکا ارائه گردید (c.f.)

Lucas, 1994). فریدمن و شوارتز دریافتند که تنها زمان‌هایی که یک سقوط مطلق در حجم پول صورت گرفته، به شش دوره از انضباط پولی عمده خلال دوره ۱۹۶۰-۱۸۶۷ مربوط می‌شود. افزون بر آن، آنها بر اساس مطالعه اوضاع و احوال تاریخی زیرساخت تغییرات واقع شده در حجم پول در طول شش دوره اصلی رکود، بیان کردند که عوامل ایجادکننده انضباط پولی به طور عمده مستقل از تغییرات هم زمان یا تغییرات قبلی در درآمد پولی و قیمت‌ها بوده‌اند. فریدمن و شوارتز در چنین اوضاع و احوالی تغییرات پولی را به عنوان علت و نه نتیجه [و معلول] رکودهای اصلی تفسیر کردند. به عنوان مثال، آنها با بررسی مجدد تاریخ پولی دوران بحران بزرگ، اشاره کردند که بحران تنها زمانی بزرگ شد که بانک مرکزی آمریکا در مبارزه برای جلوگیری از سقوط سرسام آور حجم پول شکست خورد. بین اکتبر ۱۹۲۹ و ژوئن ۱۹۳۳ حجم پول حدود سه مرتبه سقوط کرد. طبق دیدگاه فریدمن و همفکرانش، بحران بزرگ نیرو و کارآمدی تغییرات پولی و سیاست پولی را به اثبات رساند و نه ناکارآمدی آن را (c.f. Hammond 1996). اما به خاطر طول و تغییر پذیری تأخیر زمانی واقع شده بین اعمال سیاست پولی و تأثیر گذاری آن بر درآمد پولی (c.f. Friedman, 1958, 1961)، بیان شد که سیاست پولی مصلحت‌گرایانه بی ثبات‌کننده خواهد بود. در نتیجه، فریدمن بیان داشت که برای اطمینان از ثبات قیمت در بلند مدت باید برای حجم پول این زمینه فراهم شود که در یک نرخ ثابت در راستای رشد محصولات تولیدی، رشد کند.

مسیر حمله پولگرایان علیه سیاستهای مدیریت تقاضای کینزی‌ها و سیاست‌های فعال در اواخر دهه ۱۹۶۰ که فریدمن (1968) منحنی اولیه فیلیپس را با [وارد کردن] نرخ تورم انتظاری به عنوان یک متغیر اضافی تعیین‌کننده نرخ تغییر دستمزد اسمی، بزرگ‌تر ساخت، تفاوت کرد (Phelps, 1967) از منظر غیر پولگرایان تحلیل مشابهی را ارائه نمود. در حالی که کتاب تاریخ پولی فریدمن بدون شک مؤثرترین کتاب فریدمن در فضای اقتصاد کلان بود، گزارش مهم ۱۹۶۷ او به انجمن اقتصاد آمریکایی که تحت عنوان نقش سیاست پولی (1968) منتشر شد، مؤثرترین مقاله وی بوده است. در سال ۱۹۸۱ رابرت گوردون این مقاله را احیاناً مؤثرترین مقاله نوشته شده در اقتصاد کلان در ۲۰ سال گذشته بیان کرد. جدیدتر از آن جیمز توبین (1995)، یکی از

سخن‌ورترین، مؤثرترین و قدیمی‌ترین منتقد فریدمن، حتی تندتر رفته، مقاله ۱۹۶۸ فریدمن را به احتمال قوی مؤثرترین مقاله‌ای یاد کرده که تا آن زمان در یک نشریه اقتصادی منتشر شده است (تأکید اضافه شده است). استفاده فریدمن از مفهوم نرخ طبیعی و یکسل، در اصطلاح خطابی شاهکار بازاریابی، درست مانند کاربرد اصطلاح «عقلانی» به همراه فرضیه انتظارات است که هنگام ظهور اقتصاد کلاسیک جدید خلال دهه ۱۹۷۰ مطرح شد. آثار نوشته شده به وسیله پرفسور فریدمن کینزی‌ها را مجبور کرد که مورد سیاست فعال خود را حتی پیش از آنکه به وسیله انتقادات نافذ رابرت لوکاس و دیگر صاحب نظرات پیش‌تاز کلاسیک جدید مخدوش گردد، بازسازی کنند و بیان جدیدی از آن ارائه نمایند. فریدمن در راستای تجزیه و تحلیل اقتصاد خرد اصول گرای نئوکلاسیک، اظهار داشت که تقاضا و عرضه کار باید در قالب‌های حقیقی و نه اسمی معین شود. فریدمن وجود یک مبادله دائمی (بلندمدت) بین تورم و بیکاری را منکر شده و فرضیه نرخ طبیعی بیکاری را مطرح کرد. پنج پیامد اصلی برای نقش و جریان سیاست تثبیت از این دیدگاه که منحنی فیلیپس بلند مدت در سطح نرخ طبیعی بیکاری عمودی است، استخراج می‌شود. نخست این است که مدیریت اقتصادی می‌تواند نرخ بیکاری را تنها در کوتاه مدت و تنها چون تورم به طور کامل پیش بینی نمی‌شود، به پایین‌تر از نرخ طبیعی کاهش دهد. فرضی که در زیرساخت تحلیل‌های پول‌گرایان ارتدکس قرار دارد، آن است که تورم انتظاری تنها به آرامی و در راستای فرضیه به اصطلاح انتظارات تطبیقی خود را با تورم واقعی تطبیق می‌دهد. دوم، این که نتیجه هر تلاشی برای حفظ بیکاری دائمی پایین‌تر از نرخ طبیعی، تشدید تورم می‌باشد. سوم، این که اگر دولت‌ها تمایل دارند به خاطر حصول به سطوح بیشتری از تولید و اشتغال، نرخ بیکاری طبیعی را کاهش دهند، باید به جای خط مشی‌های مدیریت تقاضا، سیاست‌های مدیریت عرضه را دنبال کنند، که برای بهبود ساختار و کارکرد بازار کار و صنعت، طراحی شده‌اند. چهارم، این که نرخ طبیعی با هر نرخ تورمی که به نوبه خود توسط نرخ گسترش پولی (در مسیر سنتی نظریه مقداری) تعیین می‌شود، سازگار است. با فرض این عقیده که تورم اساساً یک پدیده پولی است (c.f. Freidman, 1970)، پول‌گرایان (همراه با رشد افراطی پول) اظهار می‌دارند که تورم، تنها از طریق کاهش نرخ رشد عرضه پول می‌تواند کاسته شود. در

تحلیل‌های پولگرایان هزینه تولید / اشتغال، سقوط قیمت‌ها است که بستگی به سه عامل اساسی به صورت ذیل دارد: (۱) آیا مدیریت اقتصادی از یک خط سیر آرام کاهش پول تبعیت می‌کند (منش سریع دو مقابل منش تدریجی)؛ (۲) - میزان تطبیق نهادی از قبیل شاخص بندی (c.f. Freidman. 1974)؛ و (۳) سرعتی که کارگزاران اقتصادی، انتظارات تورمی خود را به سوی پایین تعدیل می‌کنند که به طور عمده بستگی به اعتبار هر استراتژی ضد تورمی دارد. سرانجام، در جهانی با نرخ‌های ثابت ارز، تورم به عنوان یک پدیده پولی بین‌المللی ملاحظه می‌شود که به وسیله یک مدل انتظاری مازاد تقاضا، توضیح داده می‌شود. پول‌گرایان، شتاب تورمی واقع شده در اقتصاد کشورهای غربی در اواخر دهه ۱۹۶۰ را بطور عمده به افزایش نرخ گسترش پولی در ایالات متحده نسبت می‌دهند که برای تأمین هزینه جنگ ویتنام صورت گرفته بود (به عنوان مثال Johnson. 1972 and Laidler. 1976). در عمل، آمریکا شرایط پولی بقیه کشورهای جهان را تعیین می‌کرد، موقعیتی که نهایتاً برای دیگر کشورها، غیر قابل قبول گردید و به شکست نظام بر تن وودز در اوایل دهه ۱۹۷۰ انجامید.

در خلال اوایل دهه ۱۹۷۰، موضوع امکان وجود یک منحنی فیلیپس عمودی به یک مسأله بحث‌انگیز در جدال کینزی - پولگرا، تبدیل شد و مطالعات تجربی پرشماری در مورد منحنی فیلیپس تعدیل شده با انتظارات انجام گردید. در نتیجه، در دهه دوم ۱۹۷۰، حداقل در آنچه به آمریکا مربوط می‌شود، اکثریت کینزی‌ها آمادۀ پذیرش این امر شدند که منحنی فیلیپس در بلند مدت عمودی خواهد بود (Blinder. 1988, p.p. 109-134). در حالی که بحث پیرامون شیب منحنی فیلیپس بلند مدت به طور عمده در حال فروکش بود، بحث مربوط به نقش سیاست‌های کوتاه مدت مداخله جویانه (بدون آنکه کاهش یابد) ادامه یافت. حتی اگر منحنی فیلیپس بلند مدت عمودی باشد، استدلال کینزی‌ها در توجیه دخالت دولت برای تثبیت اقتصادی در کوتاه مدت می‌تواند بر مبنای زمان مورد نیاز جهت بازگشت به نرخ طبیعی بیکاری و ظرفیت شناسایی و پاسخگویی به تنش‌های اقتصادی استوار باشد.

پایین نیامدن تورم هم در آمریکا و هم در انگلستان در ۱۹۷۱-۱۹۷۰ به رغم افزایش بیکاری، و افزایش همزمان بیکاری و تورم در خلال دهه ۱۹۷۰، ایده وجود دائمی مبادله بلند مدت بین تورم و بیکاری را با شکست مواجه ساخت. این حوادث

همچنین پیش بینی‌های الگوری فریدمن را تأیید می‌کرد و با دیدگاه‌های حاکم‌کنیزی به مخالفت برمی‌خاست. در نتیجه، این تحولات برای این موضوع که میلتون فریدمن متنفذترین صاحب نظر اقتصاد کلان از اواخر دهه ۱۹۶۰ تا اواسط دهه ۱۹۷۰ باشد، تردید کمی وجود خواهد داشت (c.f. Snowdon and Vane. 1997). با توجه به سال ۱۹۷۶ (سالی که او جایزه نوبل اقتصاد را دریافت کرد) احتمالاً نفوذ فریدمن در دنیای آکادمیک به اوج رسید، حتی اگر هنوز پولگرایان (به دنبال سیاست کاهش تورم تاچرو ولکر) مجبور باشند در مبارزه سیاست‌گذاری بالا (و پایین) شوند (c.f. Freidman. 1977, Blinder. 1987).

در بین دنیای آکادمیک پولگرایی اگر چه دیگر نیروی متنفذی وجود ندارد، اما در اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰، چنین چیزی وجود داشت. بخش قابل توجهی از علت این افول آشکار را می‌توان به این واقعیت پیوند داد که اقتصاد کلان سنتی دیدگاه پولگرایان [مانیتاریست‌ها] را با حرف «ام کوچک» [m] ثبت کرده‌اند. در حال حاضر، منحنی فیلیپس تعدیل شده با انتظارات، بخش استاندارد سنتز کینزی - پولگرا می‌باشد، گر چه نظریه‌های تحولات مدرن بیکاری، فرضیه نرخ طبیعی فریدمن را (که اهمیت عوامل تقاضای کل را در تأثیرگذاری بر نرخ بیکاری تعادلی منکر می‌شود) به چالش می‌کشاند (c.f. Cross; 1995, 1996). نقش‌ها و مشارکت‌های مفصل فریدمن (که در خاطر نشان ساختن این واقعیت به اقتصاد دانان که دانش آنها در بررسی چگونگی کارکرد اقتصاد محدود می‌باشد، موفق بوده است)، از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است. دیدگاه فریدمن آن است که اقتصاددانان، با ادعایی بیش از آنچه می‌شود محقق ساخت، در بسیاری از زمینه‌ها، عموم را تشویق کرده که انتظار پیشرفت‌هایی داشته باشند که ما به عنوان اقتصاددان نمی‌دانیم چگونه آنها را محقق سازیم (Friedman; 1972). این درسی بود که خود پولگرایان باید در طول کاهش بزرگ سرعت گردش [پول] در خلال دوره ۸۲-۱۹۷۹ (زمانی که تقاضای با ثبات تابع پول از همان سرنوشتی رنج می‌برد که منحنی فیلیپس با ثبات را ساقط ساخت) یاد می‌گرفتند (c.f. Laidler 1985, Modigliani 1988, p.p: 247-61). در نتیجه، هسته سخت پولگرا [مانیتاریست] با حرف ام بزرگ [M] که اختصاص به حمایت فریدمن از قاعده سفت و سخت رشد پولی دارد، در حال حاضر مدافعان بسیار کمی دارد. در

عین حال، هم اکنون اکثریت کینزی‌های امروزی (با ملاحظه محدودیت‌های سیاسی، اقتصادی و اطلاع‌رسانی که پیش روی سیاست‌گذاران است) نیز قبول دارند که در عمل، فرصت برای سیاست مالی مکرر جهت اهداف تثبیت، به شدت محدود است. وانگهی بحث‌های باقی مانده در مورد نوسانات کلان هر چه می‌خواهد باشد، فریدمن بدون شک در یک جدال مهم (مربوط به تعیین کنندگان تورم دائمی) برنده شد. اکثریت مشخصی از اقتصاددانان و بانک‌های مرکزی بر نقش رشد حجم پول در توضیح تورم و مبارزه با آن در بلندمدت تأکید دارند. این امر به صاحب‌نظران اقتصاد کلان متعارف اجازه می‌دهد که نوسانات موقتی تورم را به عوامل غیر پولی‌ای از قبیل شک‌های طرف عرضه منتسب سازند.

در خلال دهه ۱۹۷۰، تکامل نظری اقتصاد کلان تحت سیطرهٔ مکتب کلاسیک جدید قرار داشت. سهم و نقش لوکاس و همفکرانش در [ارائه] یک مدل ترکیبی پخته (حتی پس از آنکه با ورود منحنی فیلیپس تعدیل شده با انتظارات، اصلاح گردید)، تردید بیشتری را مطرح ساخت.

چالش انتظارات عقلانی و اقتصاد کلان کلاسیک جدید

در خلال دهه ۱۹۷۰، نگرش کلاسیک جدید به اقتصاد کلان، جایگزین [مکتب] پولگرایی به عنوان رقیب اصلی کینزگرایی گردید. زیرساخت این نگرش (که اغلب به صورت مترادف با آثار رابرت لوکاس، توماس سارجنت، رابرت برو، ادوارد یرسکارت و نیل والاس، مطرح است)، پذیرش همزمان سه فرضیهٔ اصلی است. نخست فرضیهٔ انتظارات عقلانی است که با آثار جان میوث در چارچوب اقتصاد خرد همراه است. میوث در مقاله برجسته‌اش (1961) بیان داشت که چون انتظارات، پیش‌بینی‌های حاصل شده از وقایع آینده است، در اصل همان پیش‌بینی‌های نظریهٔ اقتصادی مربوطه شمرده می‌شود. در تفسیر میوث فرضیهٔ انتظارات عقلانی که در درون مدل‌های کلاسیک جدید قرار گرفته، انتظارات ذهنی کارگزاران اقتصادی از متغیرهای اقتصادی، یا منطبق بر انتظارات حقیقی مربوط به آن متغیرها خواهد بود و یا با امید ریاضی آنها انطباق خواهد داشت (با این پیامد قاطع که کارگزاران انتظاراتی را که در طول زمان به صورت نظام‌مند، اشتباه هستند، شکل نمی‌دهند). دوم این که

مدل‌های کلاسیک جدید و الراسی هستند. به این صورت که (با این فرض که بازارها به طور مداوم تمامی منافع مبادلات صورت گرفته و مطلوبیت‌های حداکثر شده را تخلیه می‌کنند)، تمامی نتایج مشاهده شده در هر لحظه از زمان تسویه شده بازار خواهند بود. سوم اینکه مدل‌های کلاسیک جدید فرضیه عرضه کلی را در بردارند که مبتنی بر دو فرض اقتصاد خرد اصول گرا است. به این شکل که، اولاً تصمیمات عقلانی اتخاذ شده به وسیله کارگران و بنگاه‌ها از نظر آنها بیانگر رفتار بهینه است و ثانیاً عرضه نیروی کار به وسیله کارگران و عرضه محصولات تولیدی به وسیله بنگاه‌ها، مبتنی بر قیمت‌های نسبی هستند. رویکرد کلاسیک جدید به عرضه کل از اثر بسیار نافذ ۱۹۹۵ مربوط به برنده جایزه نوبل رابرت لوکاس (1972 و 1973) استخراج می‌شود. این اثر به شکل‌گیری تابع عرضه «عجیب» لوکاس - که در واقع بیان مجددی از قرائت منحنی فیلیپس انتظاراتی است - انجامیده است. بر مبنای این تابع محصول تولیدی تنها زمانی که به اشتباهات انتظارات قیمتی (تورمی) پاسخ می‌دهد، از سطح طبیعی خود فاصله می‌گیرد (c.f. Blanchard 1990).

لوکاس با ترکیب فرضیه نرخ طبیعی فریدمن - فلپس با فرضیه تخلیه دائمی بازار و فرضیه انتظارات عقلانی، قادر شد که به طور دقیق اثبات کند، اگر تورم به خاطر اطلاعات ناکامل پیش بینی نشود، چگونه منحنی فیلیپس کوتاه مدت حاصل خواهد شد. چون یک رابطه مبتنی بر مبادله کوتاه مدت بین یک متغیر حقیقی (بیکاری) و یک متغیر اسمی (تورم)، دوگانگی کلاسیک را می‌شکند، کار لوکاس در این که ثابت کرد مدل کلاسیک با ایده منحنی فیلیپسی که فرض اطلاعات کامل را کنار بگذارد، سازگار است، قاطع می‌باشد. با توجه به فرضیه عرضه کل لوکاس، تنش‌های پولی می‌توانند اثر موقتی روی متغیرهای حقیقی داشته باشند، یعنی پول پیش بینی نشده خنثی نخواهد بود. لوکاس (1977 و 1975) در این چارچوب قادر شد که توضیح تعادل پولی برای دور تجاری تدوین نماید.

گفتن این که در خلال دهه ۱۹۷۰ یک انقلاب انتظارات عقلانی واقع شده، اغراق نخواهد بود (Taylor 1989). ترکیب انتظارات عقلانی، تخلیه مداوم بازار و فرضیه عرضه کل در داخل مدل‌های نئوکلاسیک، شش پیامد سیاست گذاری به شدت بحث‌انگیز را ایجاد می‌کند. نخستین از اینها [یعنی] گزاره ناکارآمدی سیاست

اقتصادی در قالب دو مقاله نافذ به وسیله توماس سارجنت و نیل والاس (1975) و (1976) ارائه گردید. با توجه به این که در قالب مدل‌های کلاسیک جدید کارگزاران اقتصادی دارای رفتار عقلانی هستند، پیشاپیش تمامی قواعد پولی شناخته شده را در شکل دهی انتظاراتشان مورد توجه قرار می‌دهند، مدل‌های کلاسیک جدید پیش بینی می‌کنند که مدیریت اقتصادی از طریق دنبال کردن سیاست پولی نظام‌مند، قادر به تأثیر گذاری روی تولید و اشتغال، حتی در کوتاه مدت نخواهند بود. وانگهی کلاسیک‌های جدید بیان می‌دارند، هر تلاشی که برای تأثیر گذاری روی تولید و اشتغال به صورت اتفاقی و یا غیر نظام‌مند صورت گیرد تنها باعث افزایش نوسانات تولید و اشتغال در اطراف سطوح طبیعی آنها می‌شود. دوم، این که برخلاف دیدگاه‌های کینزگرایانه و پولگرایانه، نگرش کلاسیک جدید به این صورت پیش می‌رود که هنگام باور به اعتبار [و جدی بودن] سیاست انقباضی پول اعلام شده، کارگزاران اقتصادی (با توجه به رفتار عقلانی)، فوری انتظارات تورمی خود را رو به پایین اصلاح کرده، مدیریت را قادر می‌سازند یک روند ضد تورمی بدون مشکل را طراحی کنند (c.f. Blackburn and christensen, 1989). تنها زمانی که اعلام سیاست [مذکور] فاقد اعتبار [و اطمینان] باشد، کاهش انتظارات تورمی به میزان مورد نیاز جهت جلوگیری از تجربه تحمیل هزینه‌های تولید و اشتغال، با شکست مواجه خواهد شد. سوم، این که مسأله عدم سازگاری زمانی پویا که ابتدا به وسیله فین کیدلند و ادوارد پرسکات (1977) مورد تأکید قرار گرفته بود، در حمایت از سیاست پولی مبتنی بر قاعده (و نه مصلحت گرایانه) به اندازه موضوع اعتبار سیاستی اهمیت دارد. مسأله را می‌توان به صورت زیر ترسیم کرد (c.f. Fisher 1990): فرض کنید، مدیریت پولی برای کاهش تورم سیاست انقباضی پولی اعلام می‌کند. اگر این سیاست باور شود و کارگزاران اقتصادی انتظارات تورمی خود را رو به پایین اصلاح کنند، در آن صورت مدیریت‌های پولی‌ای که محدود به رعایت قاعده رشد پولی ثابت نشده‌اند، انگیزه تقلب و فریب در ارتباط با سیاست اعلام شده برای کاهش بیکاری را خواهند داشت. در اوضاع و احوالی که مدیریت‌ها از چنین قدرت مصلحت گرایانه‌ای برخوردارند، و در نتیجه انگیزه تقلب دارند، اعتبار سیاست‌های اعلام شده به طور معنی داری تضعیف خواهد شد. چون، مشکل کسب اعتبار در ارتباط با مدیریت‌هایی مطرح است که نسبت

به سیاست پولی قدرت مصلحت گرایانه دارند، مسأله از طریق انتقال مسؤلیت از سیاست ضد تورمی به یک بانک مرکزی مستقل حل و فصل خواهد شد. چهارم، این که به همراه آثار رابرت برو (Barro 1989, 1974, p.p. 314-33)، قضیه به شدت بحث‌انگیز معادل بدهی ریکاردویی، مطرح شد که مفید بودن تغییرات مالیات را به عنوان یک ابزار تثبیت محدود می‌سازد. بر اساس این قضیه، زمانی که بخش خصوصی به طور کامل تعهد مالیاتی آینده (که برای پرداخت بهره و بازپرداخت بدهی لازم است) را پیش بینی می‌کند، یک سیاست کاهش مالیاتی که به وسیلهٔ اوراق قرضه تأمین مالی شده، مصرف را بدون تغییر خواهد گذاشت. پنجمین پیامد سیاست گذاری اصلی نگرش کلاسیک جدید، به سیاست‌هایی مربوط می‌شود که مدیریت پولی در صورت تمایل به افزایش محصول و کاهش بیکاری به طور دائم، دنبال می‌کند. با فرض این که تغییر در محصول تولیدی و اشتغال بیانگر تصمیمات عرضهٔ تعادل بنگاه‌ها و کارگران است، و با توجه به معین بودن تصور آنها از قیمت‌های نسبی، از این دیدگاه برمی‌آید که معیارهای سیاستی مناسب برای افزایش تولید و کاهش بیکاری آنهایی هستند که انگیزه‌های اقتصاد خردی بنگاه‌ها و کارگران را برای عرضهٔ تولید و کار بیشتر، بالا ببرد. آخرین پیامد رویکرد کلاسیک جدید برای صورت بندی سیاست‌های اقتصاد کلان مربوط به چیزی است که انتقاد لوکاس از ارزیابی سیاست اقتصاد سنجی نام دارد و پس از عنوان مقاله برجسته لوکاس (1976) مطرح گردید. لوکاس نتیجه گرفت که نباید مدل‌های اقتصاد سنجی برای پیش بینی نتایج سیاست‌های مختلف به کار روند. چون، وقتی کارگزاران اقتصادی انتظاراتشان و رفتارهایشان را نسبت به فضای سیاستی جدید تعدیل می‌کنند، پارامترهای این قبیل مدل‌ها ممکن است تغییر کنند.

به رغم تأثیر وسیع این انتقاد و سایر تحولات، حدود سال ۱۹۸۰ توضیح عجیب پولی برو - لوکاس - سار جنت و والاس مربوط به دور تجاری به بن بست نظری و تجربی رسیده بود. در قسمت نظری، ناسازگاری فرض مربوط به سردرگمی اطلاع رسانی، به طور وسیعی به وسیلهٔ توبین مورد ملاحظه قرار گرفت (Tobin 1980). نظریه‌های کلاسیک جدید ادعا می‌کنند، جزم نگرشی‌های اسمی دور دنیای شامل کارگزاران عقلانی که همواره فرصت‌ها را برای کسب منافع مبادله متقابل مورد

استفاده قرار می‌دهند، ناسازگار خواهد بود (برو ۱۹۷۹). مدل‌های کلاسیک جدید با کنار گذاشتن زمینه متدلورژیک چسبندگی قیمت‌ها، از توجیه قابل قبول مربوط به رابطه علی پول و تولید بی‌بهره هستند. در قسمت تجربی، در حالی که به نظر می‌رسد کارهای پیشین، به خصوص مقالات برجسته رابرت برو (1977, 1978)، از گزاره سیاست ناکارآمد حمایت می‌کرد، مطالعات بعدی به ویژه به وسیله فریدریک میشکن (1982) و رابرت گوردون (1982)، شواهدی یافتند که بیان می‌کرد هم سیاست‌های پولی پیش بینی شده و هم پیش بینی نشده روی تولید و اشتغال تأثیر می‌گذارند. عمق بحران هم در آمریکا و هم در انگلستان در دوره ۸۲-۱۹۸۰ بدنبال سیاست‌های ضد تورمی ریگان و تاچر زمینه بیشتری برای منتقدان فراهم ساخت. افزون بر این که مخالفان نگرش کلاسیک جدید، به داده‌های سطح عمومی قیمت‌ها و حجم پول توجه کردند (که به راحتی و با هزینه نسبتاً پایین در دسترس بودند) و به طرح این پرسش پرداختند که این داده‌ها چگونه می‌تواند با میزان و طول دور تجاری واقعی (که فرضاً به وسیله اطلاعات غیر کامل حاصل شده است) قابل تطبیق باشد. این انتقادات به این امر انجامید که تعدادی از اقتصاددانان هوادار نگرش کلاسیک جدید، قرائتی درجه دوم [از آن را] در حالی تدوین نمایند که فروض انتظارات عقلانی و تخلیه دائم بازار را حفظ می‌کنند و به فرضیه اطلاعات کامل مرتبط با توسعه پولی رجوع کرده و دور تجاری را عمدتاً به عنوان معلول شوک‌های حقیقی (طرف عرضه) و نه شوک‌های پولی (طرف تقاضا) در نظر می‌گیرند. پیشاهنگان و یا نقش آفرینان کلیدی دور تجاری حقیقی شامل جان لانگ، چارلز پلوسر، رابرت برو، رابرت کینگ و ادوارد پرسکات هستند.

نگرش دور تجاری حقیقی به نوسانات اقتصادی

در طول دهه ۱۹۷۰ به همراه تولد دوباره علاقه به تحقیقات دور تجاری، اقتصاددانان با پژوهش‌های مربوط به ویژگی‌های آماری سری زمانی، بیشتر درگیر شدند. یکی از مسائل اصلی در این کار جدا کردن روند تثبیت شده [خیلی بلند مدت] از دور می‌باشد. تصور نگرش متعارف این بوده که اقتصاد در طول مسیری شکل می‌گیرد که در زیرساخت آن نرخ رشدی است که به وسیله مدل رشد نئوکلاسیک

سولو، تشریح شده است (Solow 1956). این نگرش فرض می‌کند، عنصر روند تعیین شده به وسیله عرضه از GDP با نوسانات کوتاه مدت نزدیک روند (که در ابتدا به وسیله شوک‌های طرف تقاضا تعیین شده)، سازگار است. این نگرش متعارف تا اوایل دهه ۱۹۸۰ به وسیله کینزی‌ها، پولگرایان و اقتصاددانان کلاسیک جدید، به یک میزان پذیرفته شده بود. مدل‌های تنش - تقاضا مربوط به هر سه گروه، فاصله تولید از روند را «موقتی» تفسیر می‌کردند. در حالی که کینز گرایانی چون جیمز توپین (1987) احساس می‌کردند این فاصله‌ها جدی و مزمن بوده و از این رو، نیاز به فعالیت تصحیح کننده [مثلاً از سوی دولت] را توجیه می‌کند. پولگرایان و بویژه صاحب نظران کلاسیک جدید، با ایمان بیشتر به قدرت تعادل بخشی نیروهای بازار، نیاز به سیاست تثبیت فعال را رد می‌کردند. مقاله مهم نلسون و پلوسر (1982)، این منطق متعارف را به چالش کشید. تحقیق نلسون و پلوسر در سری‌های زمانی اقتصاد کلان منجر به این نتیجه از سوی آنان انجامید که:

مدل‌های اقتصاد کلانی که بر تنش‌های پولی به عنوان یک منبع نوسانات انتقالی محض متمرکز می‌شوند، ممکن است در توضیح بخش عظیمی از نوسانات تولید، هرگز موفق نباشند. در حالی که نوسانات تصادفی ناشی از عوامل حقیقی، عنصری اساسی در هر مدل مربوط به نوسانات اقتصاد کلان هستند.

نلسون و پلوسر، به این خاطر، به این نتیجه مهم رسیدند که در پژوهشی در مورد داده‌های ایالات متحده نتوانستند این فرضیه را که GDP مسیری تصادفی می‌پیماید رد کنند. نلسون و پلوسر ادعا می‌کنند، اکثریت تغییرات GDP که ما مشاهده می‌کنیم دائمی هستند، زیرا برای تولید گرایشی وجود ندارد که به روند پیشین (پس از شوک) برگردد.

این یافته‌های نلسون و پلوسر برای نظریه دور تجاری پیامدهایی انقلابی به همراه دارد. اگر شوک‌های رشد بهره‌وری بخاطر تغییرات تکنولوژیک، مکرر و تصادفی باشند، در آن صورت، روند تولیدی که بدنبال مسیر تصادفی است ویژگی‌هایی را نشان می‌دهد که مشابه دور تجاری خواهد بود. اما در این مورد، نوسانات مشاهده شده در GDP، نوسانات نرخ طبیعی (روند) هستند و نه فواصل محصول تولیدی از یک روند یکنواخت قطعی گرایانه. آنچه شبیه تولید نوسانی اطراف

روند است، در واقع نوساناتی در خود روند است که بخاطر یک سری شوکهای مداومی هستند که هر شوک بهره‌وری دائمی مسیر رشد جدیدی را معین می‌کند. در حالیکه به دنبال کار شایان سولو، اقتصاددانان به طور سنتی، تحلیل‌های رشد را از تحلیل‌های نوسانات جدا ساختند. کار نلسون و پلوسر بیان می‌کند که نیروهای اقتصادی تعیین‌کننده روند، متفاوت از عوامل نوسان نیستند. چون، تغییرات دائمی در GDP نمی‌تواند ناشی از شوکهای پول در یک دنیای کلاسیک جدید باشد. به خاطر موقعیت خنثایی در فرضیه نرخ طبیعی، عوامل اصلی بی‌ثباتی باید شوکهای حقیقی باشند. نلسون و پلوسر یافته‌های خود را منبع مهم‌تری برای نوسانات تولید قلمداد نمودند. اگر تعامل بین فرایند رشد و دور تجاری با اهمیت باشد، در آن صورت، تجربه متعارف از جدایی نظریه رشد و تحلیل نوسانات، ناروا خواهد بود. نظریه‌های دور تجاری حقیقی با پایان دادن تمایز بین روند و دور، اندغام نظریه‌های رشد و نوسانات را آغاز کرده‌اند (c.f: Kydland and Prescott 1982). از این رو، مدل اصلی دور تجاری حقیقی یک مدل پویای تصادفی تعادلی رشد شمرده می‌شود.

نقطه شروع دور تجاری حقیقی (Plosser 1989, p.p. 394-424, Stadler 1994)، این فرض است که اقتصاد دستخوش شوک‌های تصادفی طرف عرضه (به ویژه نوسانات شدید در نرخ پیشرفت تکنولوژی) است. این شوکهای تصادفی و عظیم در تابع تولید در نتیجه نوسان در قیمت‌های نسبی‌ای حاصل می‌شود که کارگزاران اقتصادی عقلانی به آنها پاسخ می‌دهند. بر اساس این نگرش، نوسانات مشاهده شده در تولید و اشتغال، پدیده‌هایی تعادلی‌اند و حاصل پاسخگویی بهینه کارگزاران عقلانی به تغییرات غیر قابل اجتناب در فضای اقتصادی است. مثلاً، این نگرش به صورت بحث انگیزی فرض می‌کند که نوسانات در اشتغال بیانگر تغییرات ارادی مقدار کاری است که مردم تمایل دارند ارائه کنند. از آنجا که نوسان در تولید و اشتغال در کالبد پاسخ‌های کارآمد پاراتویی به شک‌های تابع تولید دیده می‌شود. این نگرش بر این امر دلالت می‌کند که سیاست پولی در توضیح چنین نوساناتی بی‌ربط است (c.f: Vanels 1995) در عین حال، پیامد سیاست‌گذاری اصلی این نگرش آن است که چون وجود نوسان در GNP دلالت بر شکست تخلیه بازار نمی‌کند، بلکه نوسان در نرخ (روند) طبیعی تولید است، دولت نباید از طریق سیاست تثبیت به کاهش این نوسانات مبادرت ورزد

(نه تنها به این دلیل که حصول به اهداف مطلوب از راه این گونه تلاش‌ها بعید است، بلکه همچنین به این خاطر که کاهش بی‌ثباتی، رفاه را نیز کاهش می‌دهد،) (Prescott 1986, p.p. 366-88). در حالی که سیاست پولی اثر حقیقی ندارد، اگر سیاست‌های مالیاتی و هزینه‌ای دولت باعث انحراف تولید و اشتغال از مقادیر بهینه (انتخاب شده به وسیلهٔ بنگاه‌ها و کارگران) شود، زیان عظیمی حاکم خواهد شد. لازم به گفتن نیست که این نگرش بسیار بحث‌انگیز و دستخوش چندین انتقاد است (رک: نوشته تجدید چاپ شده Summers 1986, p.p. 95-389 and Mankiw 1989, p.p. 425-36). یک ویژگی قابل بحث دیگر این نگرش آن است که مرتبط با گسترش روش اندازه‌گیری است. نظریه‌های دور تجاری حقیقی به جای تلاش برای تدارک مدل‌هایی که قابلیت آزمون اقتصاد سنجی متعارف را دارا هستند، به گسترش روش اندازه‌گیری مبادرت کرده‌اند که در آن نتایج شبیه سازی شده مدل‌های بخصوص آن (وقتی با شوک‌های تصادفی مواجه می‌شوند) برحسب متغیرهای کلیدی اقتصاد کلان با رفتارهای واقعی نظام اقتصادی قابل مقایسه‌اند. از این رو، نظریهٔ دور تجاری حقیقی نگرشی خاص پیرامون الگوسازی اقتصاد کلان ارائه می‌دهد.

(c.f. Lucas 1980 and Danthine and Donaldson 1993)

اقتصاد کینزی جدید

سومین نگرش که بر تکامل بسیار اخیر اقتصاد کلان سیطره داشته است، اقتصاد کینزی جدید است. از اواسط دههٔ ۱۹۸۰ مکتب کینزی جدید به عنوان رقیب اصلی رویکرد کلاسیک جدید ظهور کرده است. عناصر برجسته و یا نقش آفرینان اصلی شامل، گرگوری منکیو، اولیور بلانچارد، جرج اکرف، ژانت یلن، دیوید رومر، جوزف استیگلیتز و بروس گرین‌والد هستند. با وجودی که اکثر تحلیل‌های کینزی جدید، فرضیه‌های انتظارات عقلانی و نرخ طبیعی را در برمی‌گیرند، اما فرض تخلیه دائمی بازار کلاسیک جدید را شامل نمی‌شوند. در واقع، تمرکز کانونی یک رشته از ادبیات رو به رشد کینزی جدید، تفسیر مجموعه‌ای از ادله برای چسبندگی دستمزد و قیمت است که مانع از تخلیه بازار می‌گردد. این [امر] در بردارنده پژوهشهایی در عوامل مربوط به موارد ذیل است:

۱ - چسبندگی دستمزد اسمی (مثلاً از طریق هم پوشانی قراردادهای دستمزدی بلندمدت)؛

۲ - چسبندگی قیمت اسمی (مثلاً ناشی از هزینه‌های تعدیل به وسیلهٔ بنگاه‌های رقابت انحصاری)؛

۳ - عدم انعطاف‌های حقیقی هم در بازار کار (از طریق دستمزد کارانه‌ای، مدل‌های ورودی - خروجی و مدل‌های قرارداد ضمنی) و هم در بازار محصولات (مثلاً بازارهای مصرف کننده)؛

۴ - شکست‌های ناشی از هماهنگی (به عنوان نمونه ر.ک: به نوشتهٔ تجدید چاپ شدهٔ (Gordon. 1990, p.p. 478-951, Mankiw and Romer 1991 and Romer, D. 1993).

یک مسأله در مورد تکامل [مکتب] کینزی‌های جدید آن است که یک مدل منحصر به فرد کینزی وجود نداشته، بلکه برنامه تحقیق به چندگانگی توضیحات مربوط به عدم انعطاف‌های دستمزدی و قیمتی و نتایج کلان آنها انجامیده است. گر چه بسیاری از توضیحاتی که در قالب ادبیات [مورد نظر] لزوماً متعارض نبوده، اغلب همدیگر را تکمیل می‌کنند، موردی وجود دارد که اقتصاددانان مختلف در برنامه تحقیق کینزی جدید وجوه و علل مختلف نارسایی در بازار و نتایج اقتصاد کلانی آنها را مورد تأکید قرار می‌دهند (c.f: Stiglitz 1992). با در نظر گرفتن این نکته، ما به سه پیامد سیاست گذاری که از تجزیه و تحلیل کینزی جدید استخراج می‌شود، توجه می‌کنیم. نخست این که در مدل‌های کینزی جدید که چسبندگی دستمزد و قیمت مورد تأکید قرار گرفته، پول دیگر خنثی نبوده و کار ساز بودن سیاستی آن دوباره احیا می‌شود. مثلاً استانی فیشر و ادموند فلپس و جان تایلور (1977) نشان داده‌اند که تنش‌های اسمی تقاضا قابلیت ایجاد آثار حقیقی در مدل‌های دربردارنده انتظارات عقلانی (که عدم تحقق فرض کلاسیک جدید مربوط به تخلیهٔ مداوم بازار را در بردارند) را دارا می‌باشند. در این گونه الگوها، سیاست پولی نظام‌مند می‌تواند به تثبیت امور اقتصادی کمک کند. دوم این که تعدیل تدریجی قیمت‌ها و دستمزدها در مدل‌های کینزی جدید بر این امر دلالت دارد که هر سیاست پولی ضد تورمی حتی اگر اطمینان بخش باشد، اگر به وسیلهٔ کارگزاران عقلانی پیش بینی شود، به یک رکود قابل توجه بر حسب تولید و اشتغال خواهد انجامید. افزون بر این، در برخی از

تحلیل‌های کینزی جدید نرخ تعادلی بیکاری تحت تأثیر مسیر مربوط به نرخ بیکاری واقعی قرار می‌گیرد، به طوری که نرخ طبیعی تحت تأثیر تقاضای کل قرار می‌گیرد (c.f. Cross. 1996). در شرایطی که بیکاری برای زمانی طولانی بالاتر از نرخ طبیعی قرار گیرد، خود نرخ طبیعی به خاطر تأثیرپذیری از تغییرات مربوطه افزایش پیدا خواهد کرد. نه تنها آنانی که بیکارند از ضایع شدن سرمایه انسانی خود (مهارت‌های مربوطه) که تشدید کننده بیکاری ساختاری است رنج می‌برند، بلکه همچنین در بلند مدت احتمالاً به تعداد بیکاران اضافه خواهد شد. در مورد اخیر ادعا می‌شود که این گونه خروجی‌ها تأثیر کمی بر دستمزد دارند و قادر نخواهند بود شغل گذشته خود را تثبیت نمایند و در نتیجه، نرخ طبیعی بیکاری افزایش می‌یابد. این گونه تأثیر تحولات، کینزی‌های جدید را مسلح به یک مورد نیرومند می‌کند که تقاضای کل را در طول یک رکود طولانی بالا ببرند. در حالی که اقتصاد کلان پولگرایان و کلاسیک‌های جدید تنظیم سیاستی به نسبت فعال را مورد خدشه قرار می‌دهند، کینزی‌های جدید، جایی که برای حل و فصل مسائل جدی‌تر در سطح کلان به طراحی سیاست مبادرت می‌ورزند، از تنظیم سیاستی فعال و یا [به اصطلاح] چهار اسبه دفاع می‌کنند. سرانجام تحلیل‌های کینزی جدید بر خلاف نگرش‌های کلاسیک جدید، برای وجود بیکاری غیرارادی مبانی‌ای منطقی تدارک دیده‌اند. مثلاً در قالب مدل‌های دستمزد کارانه‌ای (c.f. Yellen. 1984) بنگاه‌ها حتی هنگام مواجه شدن با مزاد عرضه نیروی کار (بیکاری مزم)، تمایلی برای کاهش دستمزد ندارند، چون چنین سیاستی به خاطر کاهش کارآیی و بهره‌وری نقش ضد تولیدی خواهد داشت. خلاصه، بخش اعظم تحقیق کینزی جدید به دنبال تدوین مدل‌هایی با مبانی اقتصاد خردی است که توضیح دهند چرا قیمت‌ها و دستمزدها به آرامی تعدیل می‌یابند، و برای انجام این موضوع دنبال احیای کارآمدی سیاستی و توجیه سیاست مداخله گرایانه (هم در مدیریت تقاضا و هم در مدیریت عرضه) هستند. در عین حال، باید اشاره شود که دسته دوم آثار کینزی جدید نشان می‌دهد که حتی هنگامی که قیمت‌ها و دستمزدها کاملاً انعطاف‌پذیر باشند، پول خنثی نیست (c.f. Green Wald and Stiglitz. 1993, p.p. 552-74). گرین والد و استیگلیتز از کینز تبعیت کرده و بیان می‌دارند که افزایش انعطاف پذیری قیمت، به خوبی بی ثبات کننده است.

نوظهوری تحلیل‌های رشد اقتصادی

[بحث] علل تفاوت‌های فراوان در سطح زندگی در عرصه‌های زمانی و مکانی، همواره مورد علاقه اقتصاد دانان بوده است، چون بالا رفتن سطح زندگی در بلند مدت به رشد اقتصادی بستگی دارد. درک و کمی کردن این فرایند برای اقتصاد دانان از اهمیت به سزایی برخوردار است. حتی نتایج تفاوت‌های جزیی در نرخ‌های رشد (هنگامی که در طول زمان جمع می‌شود) تکان دهنده است. موردی که به وسیله برو و سلایی مارتین (1995)، تدوین شده، به خوبی این نکته را روشن می‌سازد. ۱/۷۵ درصد رشد حقیقی درآمد سرانه در آمریکا بین سال ۱۸۷۰ تا ۱۹۹۰ باعث شده که تولید ناخالص سرانه از ۲۲۴۴ دلار به ۱۸۲۵۸ دلار افزایش یابد. اگر نرخ رشد در همان دوره ۰/۷۵ درصد می‌بود، درآمد سرانه به ۵۵۱۹ دلار بالغ می‌گردید. اما اگر نرخ رشد ۲/۱۷۵ درصد می‌بود، درآمد حقیقی سرانه در سال ۱۹۹۰ به رقم تعجب برانگیز ۶۰۸۴۱ دلار بالغ می‌شد. در حالی که نوسانات کوتاه مدت در تولید (در دید اکثریت صاحب نظران اقتصاد متعارف) نتایج رفاهی مهمی در بردارد، بدیهی است که پیامدهای رفاهی رشد بلندمدت هر نوع آثار کوتاه مدت را که اقتصاد کلان به طور سنتی بر آن متمرکز شده، تحت الشعاع قرار می‌دهد (Romer, D. 1996). همانطور که ملاحظه کرده‌ایم، تحلیل‌های کینزی، پولکرا و کلاسیک جدید عمده دغدغه بی‌ثباتی‌های کوتاه مدت تولید، اشتغال و سطح قیمت‌ها را دارا هستند. به نظر می‌رسد یک سری از صاحب نظران برجسته اقتصاد کلان در حال حاضر تلاش‌های گذشته را (با فرض این که بی‌ثباتی اقتصادی از زمان جنگ پدیده کم اهمیتی بوده)، انحرافی می‌دانند (Lucas. 1987, P. 30). برو و سلایی مارتین (1995) در این رابطه مؤثرتر هستند و ذکر بخشی از نوشته آنان ارزش دارد:

اگر ما بتوانیم درباره گزینه‌های سیاست دولتی (که اثر کمی در نرخ رشد بلندمدت داشته‌اند) مطالبی یاد بگیریم در آن صورت می‌توانیم برای بهبود استاندارد زندگی بیش از آنی مشارکت داشته باشیم که به وسیله تمامی تحلیل‌های ضد سیاستی و تنظیم سیاست فعال در تاریخ اقتصاد کلان، تدارک دیده می‌شود.

رشد اقتصادی، بخشی از اقتصاد کلان است که حقیقتاً اهمیت دارد. با فرض مهم دانستن رشد اقتصادی، این که علاقه اقتصاددانان به مسائل نظری و تجربی مرتبط با

علل و آثار رشد خود نیز جنبه دوری داشته است، تعجب آور است. دغدغه اصلی اقتصاددانان کلاسیک که دنبال درک ماهیت و علل ثروت ملتها بودند، مسائل پویا بود. اما اقتصاددانان نئوکلاسیک به دنبال انقلاب نهایی گرایي دهه ۱۹۷۰، نقطه تمرکز را به مسائل ایستای اقتصاد خردی مرتبط با تخصیص بهینه منابع، برگرداندند. با آغاز شدن بحران بزرگ و انقلاب کینزی متعاقب آن، اقتصاددانان به طور کاملاً آگاهانه علاقه خود را به سوی علل عدم ثبات کوتاه مدت در سطح کلان منتقل ساختند. اما یک سری اقتصاددانان برجسته کینزی (مثل هنسن) ترس از این داشتند که بحران بزرگ بیش از یک نمونه جدی دور تجاری رو به رکود را نشان دهد. وانگهی این ترس مطرح شد که ممکن است یک گرایش بلند مدت در نظام‌های اقتصاد سرمایه داری فراهم شود که نرخ رشد تولید واقعی آنها کمتر از ظرفیت بالقوه تولید گردد. تز کسادی شدید هنسن یک عامل نقش آفرین مهمی بود که به احیای علاقه به مسائل بلند مدت در دوره پس از جنگ انجامید (برای بحث از تز کسادی شدید ر.ک: Ackley: 1996/18).

بین سال‌های ۱۹۵۶ و ۱۹۷۰، اقتصاددانان به پالایش و تدوین مدل رشد نئوکلاسیک، سولو - سوان (Solow, 1956-7, Swan, 1956) مبادرت کردند. اما پس از آن تا اواسط دهه ۱۹۸۰ پژوهش‌های اقتصاد کلان عمدتاً پیرامون مسائل دور تجاری به دنبال شک‌های نفتی ۱۹۷۳ و [همچنین] توسعه نظریه‌پردازی‌هایی دور می‌زد که فرضیه انتظارات عقلانی را در تحلیل‌های اقتصاد کلان وارد کند. به دنبال مشارکت‌های پاول رومر (1986) و رابرت لوکاس (1988)، مطالعه رشد اقتصادی بار دیگر به صورت یک عرصه پژوهشی پر طراوت درآمد. در سال ۱۹۹۶ نخستین شماره نشریه رشد اقتصادی جدید راه اندازی شد و در حال حاضر نیز بسیاری از متون معروف اقتصاد کلان، بحث رشد اقتصادی را در ابتدا (و نه انتها) می‌آورند

* - در مقابل کلمه «Stagnation»، کساد شدید، به کار برده‌ایم. آن وضعیتی است که درآمد سرانه حقیقی ثابت و یا رو به کاهش است. گاهی «نرخ نامساعد سرانه حقیقی»، ایست اقتصادی، در جا زدن اقتصاد و امثال آن نیز به کار می‌رود. دقت شود که واژه یاد شده گاهی با واژه stagflation (تورم رکودی)، خلط می‌شود. (م)

(c.f. Mankiw, 1994 and Romer, D. 1994). [از این رو] رشد اقتصادی به عنوان یک زمینه فعال پژوهش، بازگشته است و در اقتصاد کلان معاصر نقش محوری دارد.

نقطه شروع اساسی مربوط به هر بحث از رشد اقتصادی مدل رشد سولو می‌باشد که در مرکز آن تابع تولید استاندارد نئوکلاسیک قرار دارد (c.f. Solow 1994, p.p.649-59). این چارچوب مشهور روشن می‌کند که چگونه حجم سرمایه و نیروی کار برای تولید بیشتر با [عنصر] پیشرفت تکنولوژی تعامل می‌کنند. با فرض تابع تولید کاب داگلاس با وضع بازدهی نزولی نسبت به نهاده‌ها و بازدهی به مقیاس ثابت، رشد اقتصادی نتیجه تغییرات کیفی و کمی نهاده‌ها است. پس‌انداز خانوارها از راه سرمایه‌گذاری تبدیل به حجم سرمایه بیشتری شده که خود رشد تولید را به دنبال دارد. اما به خاطر بازدهی نزولی، بهره‌وری نهایی سرمایه با افزایش نسبت سرمایه به کار، کاهش می‌یابد. انباشت نهاده‌های تجدیدپذیر سهم کمتر و کمتری در مقوله رشد داشته و به صفر نزدیک می‌شود، مگر آنکه رشد جمعیت و تغییرات فناورانه‌ای باعث شوند که کیفیت و کمیت نهاده‌های تجدیدناپذیر بالا روند. در مدل سولو نرخ رشد بلندمدت به وسیله عوامل برون زای رشد نیروی کار و پیشرفت فناورانه استخراج می‌شود و مستقل از نرخ سرمایه‌گذاری است. یک تغییر در نرخ پس‌انداز بر سطح محصول سرانه تأثیر می‌گذارد. رشد درآمد بلندمدت، بستگی به بهره‌وری کل نهاده‌ای دارد که به وسیله بهبود برون‌زا در فناوری حاصل می‌شود. از این رو، به نظر می‌رسد که رشد بلندمدت، برای تأثیر سیاست‌های دولتی است.


یک پیامد مؤکد مربوط به مدل سولو آن است که پیشرفت فناوری به عنوان یک کالای عمومی تلقی شده و به صورت رایگان در دسترس همه کشورها (فقیر و غنی) قرار دارد (انحراف نرخ رشد درآمد سرانه بین کشورها، وجود ندارد). تفاوت در سطح درآمد سرانه ناشی از نوسانات نسبت سرمایه به کار می‌باشد. بنابراین، کشورهایی که به خاطر پایین بودن نسبت سرمایه به کار، درآمد سرانه اولیه پایینی دارند، دارای ظرفیت رشد سریعی هستند که به آنها این فرصت را می‌دهد خود را به کشورهای درآمد بالا برسانند. این فرضیه همگرایی، مشروط به عناصر زیر ساخت تعیین کننده وضع رشد با ثبات می‌باشد (c.f. Abramovitz 1986, p.p. 582-603 and)

Baumol). شواهد تجربی پیرامون همگرایی بیان می‌دارد که این فرایند در میان یک سری کشورهای صنعتی بارز بوده، اما همگرایی بین کشورهای پیشرفته و در حال توسعه (به جز تعداد محدودی از پیشتازهای آنان به طور خاص در شرق آسیا) یا محدود بوده و یا اصولاً وجود نداشته است. در نتیجه، شواهد رو به رشدی از وسیع شدن نابرابری‌های درآمدی در نظام‌های اقتصادی، موجود است (c.f. Dowrick, 1992, p.p. 604-15).

تعدادی از نظریه پردازان به ویژه پی رومر (1986) و لوکاس (1988) با فرض فقدان همگرایی (با در نظر گرفتن یک سری از کشورها)، مدل‌های رشدی را تدوین کرده‌اند که دو فرض اساسی مدل سولو در آن موجود نیست، یکی این که تغییرات فناوری برون‌زا است و دیگر این که همه کشورها دسترسی یکسانی به فرصت‌های فناورانه‌ای دارند (c.f. Romer, p. 1994, p.p. 628-48). این نظریه‌های رشد درون‌زا از اواسط دهه ۱۹۸۰ بر ادبیات جدید سیطره یافته است (c.f. Van de Klundert and Smulders. 1992 and pack 1994) در برخی مدل‌های رشد درون‌زا، بازدهی ثابت نسبت به انباشت سرمایه وسیع وجود دارد و سرمایه گذاری در سرمایه‌های فیزیکی و انسانی به طور مداوم رشد محصول سرانه را افزایش می‌دهد. سایر مدل‌ها برخلافیت درون‌زا تأکید دارند و ایده دسترسی جهانشمول به فناوری را رد می‌کنند. در این مورد، ممکن است کشورهای فقیر به خاطر شکاف‌های آرمانی و نه شکاف‌های واقعی قادر به رسیدن به کشورهای پیشرفته نباشند (c.f. Romer, p. 1993 and Crafts 1996). لوکاس (۱۹۹۲) ادعا کرده که مهم‌ترین موتور رشد انباشت سرمایه انسانی (مربوط به دانش) است و منبع اصلی تفاوت در استاندارد زندگی در میان ملت‌ها، تفاوت در سرمایه انسانی است. نظریه رشد درون‌زا همچنین پیامدهای مهم سیاستی ای را دامن می‌زند که بر این امر دلالت می‌کند که دولت‌ها می‌توانند بر نرخ رشد بلند مدت مؤثر باشند (c.f. Shaw. 1992, p.p. 616-27).

نتیجه

از اواسط دهه ۱۹۳۰ پیشرفت قابل ملاحظه‌ای در درک ما از پدیده اقتصاد کلان صورت گرفته است. پیرو ایفای نقش پولگرایان، هم اکنون جمعی از اقتصاد دانان می‌پذیرند که تورم مزمن یک پدیده پولی است. نظریه کلاسیک جدید نسبت به نقش و جریان سیاست تثبیت دیدگاههای زیادی ایجاد نموده است. نظریه پردازان دور تجاری حقیقی همه را وادار کرده‌اند که در مورد مسائل اساسی مرتبط با نوسانات اقتصادی بار دیگر فکر کنند. چشم اندازهای تدارک شده به وسیله اقتصاددانان کینزی جدید، مبانی اقتصاد خردی طرف عرضه مدل‌ها را انتقال داده‌اند [به طوری] که اهمیت تنش‌های تقاضای کل را در توضیح عدم ثبات کلان مورد تأکید قرار می‌دهد. سرانجام، اقتصاد دانان یک بار دیگر پیرامون علل رشد اقتصادی پژوهش‌های ارزشمندی را به وجود آورده‌اند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

- 1- Abramovitz, M. (1986) Catching Up, Forging Ahead, and Falling Behind, *Journal of Economic History* 46, June, pp.385-406.
- 2- Ackley, G. (1966) *Macroeconomic Theory*, New York: Collier-Macmillan.
- 3- Barro, R. J. (1974) Are Government Bonds Net Wealth?, *Journal of Political Economy* 82, November/ December, pp.1095-117
- 4- Barro, R. J. (1977), Unanticipated Money Growth and Unemployment in the United States, *American Economic Review* 67, March, PP. 101-15.
- 5- Barro, R.J. (1978) Unanticipated Money, Output, and the Price Level in the United States, *Journal of Political Economy* 86, August, pp. 549-80
- 6- Barro, R.J. (1979) Second Thoughts on Keynesian Economics, *American Economic Review* 69, May, PP. 54-9.
- 7- Barro, R. J. (1989) The Richardian Approach to Budget Deficits, *Journal of Economic Perspectives* 3, Spring, pp. 37-54.
- 8- Barro, R.J. and X. Sala-i-Martin (1995) *Economic Growth*, New York: McGrawHill
- 9- Baumol, W. (1986) Productivity Growth, Convergence and Welfare, *American Economic Review* 76, December, pp. 1072-85
- 10- Bernanke, B.S. (1995) The Macroeconomics of the Great Depression: A Comparative Approach, *Journal of Money, Credit and Banking* 27, pp.1-28.
- 11- Bernanke, B.S. and K. Carey (1996) Nominal Wage Stickiness and Aggregate Supply in the Great Depression, *Quarterly Journal of Economics* III, August, pp. 853-83.
- 12- Blackburn, K. and M. Christensen (1989) Monetary Policy and Policy Credibility: Theories and Evidence, *Journal of Economic Literature* 27, March, pp. 1-45.
- 13- Blanchard, O.J. (1990) Why Does Money Affect Output? A Survey, in B. M. Friedman and F.H. Hahn (eds) *Handbook of Monetary Economics*, Amsterdam: North Holland.
- 14- Blinder, A.S. (1987) *Hard Heads, Soft Hearts: Tough-Minded Economics for a just Society*, New York: Addison-Wesley.
- 15- Blinder, A. S. (1988) The Fall and Rise of Keynesian Economics, *Economic Record* December, pp. 278-94.
- 16- Brunner, K. (1989) The Disarray in Macroeconomics, in F. Capie and G. Wood (eds) *Monetary Economics in the 1980s*, London: Macmillan.
- 17- Chick, V. (1995) Is There a Case for Post-Keynesian Economics? *Scottish Journal of Political Economy* 42, February, pp. 20-36.
- 18- Chrystal, K. A. and S. Price (1994) *Controversies in Macroeconomics*, 3rd edn, New York: Harvester Wheatsheaf.
- 19- Crafts, N. (1996) Post-Neoclassical Endogenous Growth Theory: What are its Policy Implications? *Oxford Review of Economic Policy* 12, pp. 30-47.
- 20- Cross, R. (ed) (1995) *The Natural Rate of Unemployment: Reflections on 25 Years of the Hypothesis*, Cambridge: Cambridge University Press.
- 21- Cross, R. (1996) The Natural Rate: An Attractor for Actual Unemployment or an Attractee? *Scottish Journal of Political Economy* 43, August, pp. 349-64.

- 22-Danthine, J. P. and J. B. Donaldson (1993) Methodological and Empirical Issues in Real Business Cycle Theory, *European Economic Review* 37, January, pp. 1-35.
- 23-Darity, W. and W. Young (1995) IS_LM: An Inquest, *History of Political Economy* 27, Spring, pp. 1-41.
- 24-Davidson, P. (1994) *Post Keynesian Macroeconomic Theory: A Foundation for Successful Economic Policies for the Twenty-First Century*, Aldershot: Edward Elgar.
- 25-Decutscher, P. (1990) *R. G. Hawtrey and the Development of Macroeconomics*, London: Macmillan.
- 26-Dixon, H. (1995) Of Coconuts, Decomposition and a Jackass: The Genealogy of the Natural Rate, in R. Cross (ed) *The Natural Rate of Unemployment: Reflections on 25 Years of the Hypothesis*, Cambridge: Cambridge University Press.
- 27-Dowrick, S. (1992) Technological Catch Up and Diverging Incomes: Patterns of Economic Growth 1960-83, *Economic Journal* 102, May, pp. 600-10.
- 28-Eichengreen, B. (1992) *Golden Fetters: The Gold Standard and the Great Depression, 1919-1939*, New York: Oxford University Press.
- 29-Fischer, S. (1977) Long-Term Contracts, Rational Expectations and the Optimal Money Supply Rule, *Journal of Political Economy* 85, February, pp. 191-205.
- 30-Fisher, S. (1990) Rules Versus Discretion in Monetary Policy, in B. M. Friedman and F. H. Hahn (eds) *Handbook of Monetary Economics*, Amsterdam: North Holland.
- 31-Friedman, M. (1956) The Quantity Theory of Money: A Restatement, in M. Friedman (ed.) *Studies in the Quantity Theory of Money*, Chicago: University of Chicago Press.
- 32-Friedman, M. (1958) The Supply of Money and Changes in Prices and Output, in M. Friedman (1969) *The Optimum Quantity of Money and Other Essays*, Chicago: Aldine.
- 33-Friedman, M. (1961) The Lag in the Effect of Monetary Policy, in M. Friedman (1969) *The Optimum Quantity of Money and Other Essays*, Chicago: Aldine.
- 34-Friedman, M. (1968) The Role of Monetary Policy, *American Economic Review* 58, March, pp. 1-17.
- 35-Friedman, M. (1970) The Counter- Revolution in Monetary Theory, *IEA Occasional Paper no. 33*, London: Institute of Economic Affairs.
- 36-Friedman, M. (1972) Have Monetary Policies Failed? *American Economic Review* 62, May, pp. 11-18.
- 37-Freidma, M. (1974) Monetary Correction, *IEA Occasional Paper no. 41*, London: Institute of Economic Affairs.
- 38-Freidman, M. (1977) Nobel Lecture: Inflation and Unemployment, *Journal of Political Economy* 85, Junw, pp. 451-72.
- 39-Freidman, M. and A. J. Schwartz (1963) *A Monetary History of the United States, 1867-1960*, Princeton, NJ: Princeton University Press.
- 40-Garrison, R. (1994) Interview with Roger Garrison, in B. Snowdon, H.R. Vane and P. Wynarczyk, *A Modern Guide to Macroeconomics: An Introduction to Competing Schools of Thought*, Aldershot: Edward Elgar.

- 41-Gerrard, B. (1996) Review Article: Competing Schools of Thought in Macroeconomics – An Ever – Emerging Consensus? *Journal of Economic Studies* 23, pp. 53-69.
- 42-Gordon, R. J. (1981) Output Fluctuations and Gradual Price Adjustment, *Journal of Economic Literature* 19 *Political Economy* 90, December, pp. 1087-117.
- 43-Gordon, R. J. (1990) What is New Keynesian Economics? *Journal of Economic*
- Gordon, R. J. (1993) *Macroeconomics*, 6th edn, New York: HarperCollins.
- 44-Gordon, R. J. and J. A. Wilcox (1981) Monetarist Interpretations of the Great Depression: An Evaluation and Critique, in K. Brunner (ed.) *The Great Depression Revisited*, London: Martinus Nijhoff.
- 45-GreenWald, B. C. and J. E. Stiglitz (1993) New and Old Keynesians, *Journal of Economic Perspectives* 7, Winter, pp. 23-44.
- 46-Hahn, F. H. and R. C. O. Matthews (1964) The Theory of Economic Growth: A Survey, *Economic Journal* 74, December, pp. 779-902.
- 47-Hammond, J. D. (1996) *Theory and Measurement: Causality Issues in Milton Freidman's Monetary Economics*, Cambridge: Cambridge University Press.
- 48-Hansen, A. H. (1953) *A Guide to Keynes*, New York: McCraw-Hill.
- 49-Hicks, J. R. (1937) Mr. Keynes and the Classics: A Suggested Interpretion, *Econometrica* 5, April, pp. 147-59.
- 50-Johnson, H. G. (1972) Inflation: A Monetarist View, in H. G. Johnson (ed.) *Further Essays in Monetary Economics*, London: Macmillan.
- 51-Keynes, J. M. (1936) *The General Theory of Employment, Interest and Money*, London: Macmillan.
- 52-Keynes, J. M. (1972) *Essays in Persuasion*, Vol. IX. London: Macmillan.
- 53-Keydland, F. E. and E. C. Preseott (1977) Rules Rather than Discretion: The Inconsistency of Optimal Plans, *Journal of Political Economy* 85, June, pp. 473-91.
- 54-Kydland, F. E. and E. c. Prescott (1982) Time to Build and Aggregate Fluetuations, *Econometrica* 50, November, pp. 1345-70.
- 55-Laidler, D. E. W. (1976) Inflation in Britain: A Monetarist Perspective, *American Economic Review* 66, September, pp. 485-500.
- 56-Laidler, D. E. W. (1985) *Monetary Policy in Britain: Succeses and Shortcomings*, *Oxford Review of Economic Policy* . PP. 35-43.
- 57-Laidler, D. E. W. (1993) *The Demand for Money: Theories, Evidence and Problems*, 4th edn, New York: Harper Collins.
- 58-Lipsey, R. G. (1960) The Relationship between Unemployment and the Rate of Change of Money Wage Rates in the UK 1862-1957: A Further Analysis, *Economica* 27, February, pp. 1-31.
- 59-Lipsey, R. G. (1978) The Place of the Philips Curve in Macroeconomic Models, in A. R. Bergstrom (ed.) *Stability and Inflation*, Chichester: John Wiley.
- 60-Lucas, R. E. Jr (1972) Expectations and the Neutrality of Money, *Journal of Economic Theory* 4, April, pp. 103-24.
- 61-Lucas, R. E. Jr (1973) Some International Evidence on Output-Inflation Tradeoffs: *American Economic Review* 63, June, pp. 326-34.
- 62-Lucas, R. E. Jr (1975) An Equilibrium Model of the Business Cycle, *Journal of Political Economy* 83, December, pp. 1113-44.

- 63-Lucas, R. E. Jr (1976) *Econometric Policy Evaluation: A Critique*, in K. Brunner and A. H. Meltzer (eds) *The Phillips Curve and Labor Markets*, Amsterdam: North Holland.
- 64-Lucas, R. E. Jr (1977) *Understanding Business Cycles*, in K. Brunner and A. H. Meltzer (eds) *Stabilization of the Domestic and International Economy*, Amsterdam: North Holland.
- 65-Lucas, R. E. Jr (1980) *Methods and Problems in Business Cycle Theory*, *Journal of Money, Credit and Banking* 12, November, pp. 696-715.
- 66-Lucas, R. E. Jr (1987) *Models of Business Cycles*, Oxford: Basil Blackwell.
- 67-Lucas, R. E. Jr (1988) *On the Mechanics of Economic Development*, *Journal of Monetary Economics* 22, July, pp. 3-42.
- 68-Lucas, R. E. Jr (1993) *Making a Miracle*, *Econometrica* 61, March, pp. 251-72.
- 69-Lucas, R. E. Jr (1994) *Review of Milton Friedman and Anna J. Schwartz's A Monetary History of the United States, 1867-1960*, *Journal of Monetary Economics* 34, pp. 5-16.
- 70-Mankiw, N. G. (1989) *Real Business Cycles: A New Keynesian Perspective* *Journal of Economic Perspectives* 3, Summer, pp. 79-90.
- 71-Mankiw, N. G. (1990) *A Quick Refresher Course in Macroeconomics*, *Journal of Economic Literature* 28, December, pp. 1645-60.
- 72-Mankiw, N. G. (1994) *Macroeconomics*, 2nd, New York: Worth.
- 73-Mankiw, N. G. (1995) *The Growth of Nations*, *Brookings Papers on Economic Activity*, pp. 275-326.
- 74-Mankiw, N. G. and D. Romer (eds) (1991) *New Keynesian Economics*, Cambridge: MIT Press.
- 75-Miron, J. A. (1994) *Empirical Methodology in Macroeconomics: Explaining the Success of Friedman and Schwartz's A Monetary History of the United States, 1867-1960*, *Journal of Monetary Economics* 34, pp. 17-25.
- 76-Mishkin, F. S. (1982) *Does Anticipated Monetary Policy Matter? An Econometric Investigation*, *Journal of Political Economy* 90, February, p. 22-51.
- 77-Modigliani, F. (1988) *The Monetarist Controversy Revisited*, *Contemporary Policy Issues* 6, October, pp. 3-18.
- 78-Muth, J. F. (1961) *Rational Expectations and The Theory of Price Movements*, *Econometrica* 29, July, pp. 315-35.
- 79-Nelson, C. and C. I. Plosser (1982) *Trends and Random Walks in Macroeconomic Time Series: Some Evidence and Implications*, *Journal of Monetary Economics* 10, September, pp. 139-62.
- 80-Pack, H. (1994) *Endogenous Growth Theory: Intellectual Appeal and Empirical Shortcomings*, *Journal of Economic Perspectives* 8, Winter, pp. 55-72.
- 81-Phelps, E. S. (1967) *Phillips Curves, Expectations of Inflation and Optimal Unemployment over Time*, *Economica* 34, August, pp. 254-81.
- 82-Phelps, E.S. (1990) *Seven Schools of Macroeconomic Thought*, Oxford: Oxford University Press.
- 83-Phelps, E. S. and J. B. Taylor (1977) *Stabilizing Powers of Monetary Policy under Rational Expectations*, *Journal of Political Economy* 85, February, pp. 163-90.

- 84-Philips, A. W. (1958) The Relation between Unemployment and the Rate of Change of Money Wage Rates in the United Kingdom, 1861-1957, *Economica* 25, November, pp. 283-99.
- 85-Plosser, C. I. (1989) Understanding Real Business Cycles, *Journal of Economic Perspectives* 3, Summer, pp. 51-77.
- 86-Prescott, E. C. (1986) Theory Ahead of Business Cycle Measurement, *Federal Reserve Bank of Minneapolis Quarterly Review* Fall, pp. 9-22.
- 87-Romer, C. D. (1993) The Nation in Depression, *Journal of Economic Perspectives* 7, Spring, pp. 19-39.
- 88-Romer, D. (1993) The New Keynesian Synthesis, *Journal of Economic Perspectives* 7, Winter, pp. 5-22.
- 89-Romer, D. (1996) *Advanced Macroeconomics*, New York: McGraw- Hill.
- 90-Romer, P. M. (1986) Increasing Returns and Long-Run Growth, *Journal of Political Economy* 94, October, pp. 1002-37.
- 91-Romer, P. M. (1993) Idea Gaps and Object Gaps in Economic Development, *Journal of Monetary Economics* 32, pp. 543-73.
- 92-Romer, P. M. (1994) The Origins of Endogenous Growth, *Journal of Economic Perspectives* 8, Winter, pp. 3-22.
- 93-Samuelson, P. A. (1955) *Economics*, 3rd edn, New York: McGraw- Hill.
- 94-Samuelson: P.A. and R. M. Solow (1960) Analytical Aspects of Anti-Inflationary Policy, *American Economic Review* 50, May, pp. 177-94.
- 95-Santomero, A. M. and J. J. Seater (1978) The Inflation – Unemployment Trade-Off: A Critique of the Literature, *Journal of Economic Literature* 16, June, pp. 499-544.
- 96-Sargent, T. J. and N. Wallace (1975) Rational Expectations, the Optimal Monetary Instrument and the Optimal Money Supply Rule, *Journal of Political Economy* 83, April, pp. 241-54.
- 97-Sargent, T. J. and N. Wallace (1976) Rational Expectations and the Theory of Economic Policy, *Journal of Monetary Economics* 2, April, pp. 169-83.
- 98-Shaw, G. K. (1992) Policy Implications of Endogenous Growth Theory, *Economic Journal* 102, May, pp. 611-21.
- 99-Snowdon, B. and H. R. Vane (1997) *Modern Macroeconomics and its Evolution from a Monetarist Perspective: An Interview with Professor Milton Friedman*, *Journal of Economic Studies* 24.
- 100- Snowdon, B., H. R. Vane and P. Wynarczyk (1994) *A Modern Guide to Macroeconomics: An Introduction to Competing Schools of Thought*, Aldershot: Edward Elgar.
- 101- Solow, R. M. (1956) A contribution to the Theory of Economic Growth, *Quarterly Journal of Economics* 70, February, pp. 65-94.
- 102- Solow, R. M. (1957) Technical Change and the Aggregate Production Function, *Review of Economics and Statistics* 39, August, pp. 312-20.
- 103- Solow, R. M. (1986) What is a Nice Girl Like You Doing in a Place Like This? *Macroeconomics after fifty years*. *Eastern Economic Journal* 12, July/September, pp. 191-8.
- 104- Solow, R. M. (1994) Perspectives on Growth Theory, *Journal of Economic Perspectives* 8, Winter, pp. 45-54.

- 105- Stadler, G. W. (1994) Real Business Cycles Journal of Economic Literature 32, December, pp. 1750-83.
- 106- Stiglitz, J. E. (1992) Methodological Issues and the New Keynesian Economics, in A. Vercelli and N. Dimitri (eds) Macroeconomics A. Survey of Research Strategies, Oxford: Oxford University Press.
- 107- Summers, L. H. (1986) Some Sceptical Observations on Real Business Cycle Theory, Federal Reserve bank of Minneapolis Quarterly Review Fall, pp. 23-7.
- 108- Swan, T. W. (1956) Economic Growth and Capital Accumulation, Economic Record 32, November, pp. 334-61.
- 109- Taylor, J. B. (1989) The Evolution of Ideas in Macroeconomics, Economic Record 65, June, pp. 185-9.
- 110- Tobin, J. (1980) Are New Classical Models Plausible Enough to Guide Policy? Journal of Money, Credit and Banking 12, November, pp. 788-99.
- 111- Tobin, J. (1987) Politics For Prosperity: Essays in a Keynesian Mode, Brighton: Wheatoheaf.
- 112- Tobin, J. (1992) AN old Keynesian Counter
- 113- Tobin, J. (1995) The Neatural Rate as New Classical Economics, in R. Cross (ed.) The Natural Rate of Unemployment: Reflections on 25 Years of the Hypothesis, Cambridge: Cambridge University Press.
- 114- Van de Klundert, T. and S. Smulders (1992) Reconstructing Growth Theory: A Survey, De Economist 140, pp. 177-203.
- 115- Van Els, P. J. A. (1995) Real Business Cycle Models and Money: A Survey of Theories and Evidence, Weltwirtschaftliches Archiv 131, pp. 223-63.
- 116- Vercelli, A. (1991) Methodological Foundations of Macroeconomics: Keynes and Lucas, Cambridge: Cambridge University Press.
- 117- Wulwick, N. (1987) The Phillips Curve: Which? Whose? To Do What? How? Southern Economic Journal 53, pp. 834-57.
- 118- Yellen, J. L. (1984) Efficiency Wage Models of Unemployment, American Economic Review 74, May, pp. 200-5.
- Young W. (1987) Interpreting Keynes: The IS-LM Enigma, Boulder, CO: Westview.

پرتال جامع علوم انسانی